



واکاوی مفهوم فلسفی فضا و فضا‌مندی شهرها از منظر لوفور

حجت حاتمی نژاد^۱

چکیده

فضا به عنوان یکی از واقعیت‌های جهان مادی، تا کنون اندیشه‌ورزی‌های پر دامنه‌ای را برانگیخته است. برای تفکر درباره فضا راه‌های گوناگونی وجود دارد. به عنوان نمونه برای درک پدیده شهر و جامعه در مجموع، تدوین مفهوم مناسبی از فضا ضروری است؛ با این حال، ماهیت فضا در تحقیقات اجتماعی هنوز ناشناخته و مبهم باقی مانده است. پیچیدگی مفهوم فضا، همانند سایر مفاهیم متافیزیکی، باعث شده تا برخی از متفکران در برابر شکار مفهومی آن اظهار عجز نمایند. به هر حال، به‌رغم این پیچیدگی، تلاش برای دستیابی به مفهومی دقیق از فضا، از زمانی که بشر فکرت آموخت و به تأمل و تفکر پیرامون مفاهیم متافیزیکی و انتزاعی پرداخت، با فراز و نشیب‌ها و تأثیر و تأثرات متقابل بین حوزه‌های مختلف فکری، از جمله تبادل بین فلسفه و علم؛ به ویژه علم فیزیک و سایر عوامل و تعیینات بی‌وقفه ادامه داشته است. از طرفی فضا خود شیوه‌ی موجودیت جامعه‌ها به حساب می‌آید. این مقاله با هدف واکاوی مفهوم فضا به تحلیل فضا‌مندی شهرها و بررسی اقتصاد سیاسی فضا و نقش آن در نظام برنامه‌ریزی شهری پرداخته است. طبق نتایج بدست آمده به این مهم می‌رسیم که بحث توجه به فضا و مکان (فضای جغرافیایی) باید در راستای تحقق عدالت اجتماعی به عنوان دست‌یابی به توسعه پایدار شهری مطرح باشد. بدین ترتیب شهر پدیده‌ای اجتماعی - مکانی است، با بعدی زمانی، اما مرئی و شهر محصولی از زمان است. به این ترتیب نظم‌نمادین فضاهای شهری، شیوه‌های اندیشه و عمل را که الگوهای موجود زندگی اجتماعی هستند بر ما تحمیل می‌کنند. مطالعه سلسله‌مراتب فضا‌مندی‌ها در فرم شهری کمک می‌کند تا بدانیم چگونه فردباوری، مناسبات طبقاتی، تعهدات همبودی و خانوادگی و اقدامات دولت در می‌آمیزند و شهری شدن سرمایه به واسطه قدرت‌ش در خلق فضا، معنای ضمنی پیدا می‌کند و آگاهی شهری شده را به دنبال خود می‌کشد.

واژگان کلیدی: فلسفه، فضا، فضای شهری، عدالت اجتماعی، اقتصاد سیاسی فضا.

۱- دکتر، استادیار مدعو گروه معماری و شهرسازی دانشگاه غیرانتفاعی خیام مشهد، ایران (hojathatami@ut.ac.ir)

۱- چارچوب تئوریک

۱-۱- تعریف فضا

«فضا» واژه‌ای است که به سادگی و آسانی در انواع زمینه‌ها از آن استفاده می‌کنیم. طوری آن را به کار می‌بریم که گویی این واژه از قید هر نوع مسأله و تناقضی آزاد است و مثل این که همه ما، بر سر آنچه معنی فضا است، باهم توافق داریم (مدنی پور، ۱۳۷۹: ۵). فضا در حیطه دانش معماری و شهرسازی به مفهوم فضایی است که به اشکال گوناگون محدود شده و دارای کارکردهای ویژه‌ای است. این فضا بستر جریان پیدا کردن زندگی روزمره انسان‌هاست. فعالیت‌های فردی و جمعی، خصوصی و عمومی، رفع نیازهای هرروزه، رفتارها، کنش‌ها و ارتباط‌های انسانی همه و همه در زمینه فضای شهری و معماری است که جایگاه خود را پیدا می‌کنند (زارع زاده شهرسی، ۱۳۹۲: ۴۰). فضا واژه‌ای است که در زمینه‌های متعدد و رشته‌های گوناگون از قبیل فلسفه، جامعه‌شناسی، معماری و شهرسازی به طور وسیع استفاده می‌شود. لیکن تکثر کاربرد واژه فضا به معنی برداشت یکسان از این مفهوم در تمام زمینه‌های موفق نیست، بلکه تعریف فضا از دیدگاه‌های مختلف قابل بررسی است. فضا یک تولید مادی، ایدئولوژی، فرهنگی، سیاسی و طبیعی می‌باشد. از این رو، در شکل‌گیری فضا و پراکندگی و افتراق فضایی پدیده‌ها، نظام اقتصادی، نظام سیاسی و نظام ایدئولوژیکی، نقش اساسی دارد (شکویی، ۱۳۹۳: ۱۶). فضا بنا به شدت واقعه و تأثیر آن مملو از صور متفاوت جزئیاتی می‌گردد که در زمان واقعه به صورت مادی فضا را می‌ساخته‌اند. یک درخت، سکو، دیوار و... همه و همه می‌توانند اجزاء فضایی باشند که در آن خاطره‌های جمعی نسل‌ها به هم پیوند خورده است (حبیبی، ۱۳۷۹: ۱۷). فضا بستری است که در آن تعامل انسان در وهله اول با محیط پیرامون و سپس با انسان صورت می‌گیرد. این قبیل فضاها را می‌توان در قالب محیط‌های انسان ساخت که دارای بعد عینی و بصری و نیز بعد ذهنی می‌باشد، طبقه‌بندی نمود. بنابراین در شکل‌گیری فضا در وهله اول، انسان دخالت قطعی داشته است (فرهودی، تیموری و مهرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۳). فضا، زاده‌ی مناسبات اجتماعی است (شبلینگ، ۱۳۸۵: ۱۰۴).

۲-۱- ماهیت فضا

اگر فضا را مطلق در نظر بگیریم، «شیء فی نفسه ای» می‌شود که دارای موجودیتی مستقل از ماده است. در این حالت، فضا از ساختاری برخوردار است که می‌توان با استفاده از آن، پدیده‌ها را دسته‌بندی و یا مجزا کرد. این که می‌گوییم فضا مفهوم نسبی است، بدان معناست که باید آن را چون رابطه بین اشیاء درک کنیم، یعنی فضا وجود دارد به این علت که اشیاء وجود دارند و با یکدیگر در ارتباط هستند. فضا به یک معنای دیگر هم مفهومی نسبی است که آن را فضای ارتباطی^۲ می‌نامیم. فضا در این حالت بنا به اصطلاح لایب نیتز^۳ به عنوان چیزی موجود در اشیاء در نظر گرفته شده است، بدین معنا که فقط هنگامی می‌توان گفت شیء وجود دارد که حاوی مناسباتی با دیگر اشیاء باشد و آن را بروز دهد. هنگامی که دریافتیم فضا چیست و دریافتیم که راه‌های نشان دادن آن چگونه است، آن گاه با تطبیق دادن ادراک خود از رفتار انسانی با مفهوم کلی چنین فضایی می‌توانیم به تحلیل پدیده‌های شهری ورود پیدا کنیم (هاروی، ۱۳۹۵: ۲۵-۲۶).

۳-۱- سیر تاریخی مفهوم فضا

فضا در دوره‌های مختلف تاریخی براساس رویکردهای اجتماعی و فرهنگی رایج، به شیوه‌های گوناگون تعریف شده است. مصری‌ها و هندی‌ها با این که نظرات متفاوتی در مورد فضا داشتند، اما در این اعتقاد اشتراک داشتند که هیچ مرز مشخصی بین فضای درونی تصور (واقعیت ذهنی) با فضای برونی (واقعیت عینی) وجود ندارد. در واقع فضای درونی و ذهنی رویاها، اساطیر و افسانه‌ها با دنیای واقعی روزمره ترکیب شده بود. در زبان یونانیان باستان، واژه‌ای برای فضا وجود نداشت. آن‌ها به جای فضا از لفظ مابین استفاده می‌کردند، فیلسوفان یونان فضا را شیء بازتاب می‌خواندند. از نظر ارسطو فضا مجموعه‌ای از مکان‌هاست. او فضا را به عنوان ظرف تمام اشیاء توصیف می‌نماید. ارسطو فضا را با ظرف قیاس می‌کند و آن را جایی خالی می‌داند که بایستی پیرامون آن بسته باشد تا بتواند وجود داشته باشد و در نتیجه برای آن نهایی وجود دارد. جیوردانو برونو^۴ در قرن شانزدهم، نظریه‌هایی در مقابل نظریه ارسطو عنوان کرد. به عقیده او فضا از طریق آنچه در آن قرار دارد (جداره‌ها)، درک می‌شود و به فضای پیرامون یا فضای مابین تبدیل می‌گردد. فضا مجموعه‌ای است از روابط میان اشیاء و آن گونه که ارسطو بیان داشته است - حتماً نمی‌بایست که از همه سمت محصور و همواره نهایی داشته باشد. با ظهور دوره رنسانس، فضای سه بعدی به عنوان تابعی از پرسپکتیو خطی معرفی گردید که باعث تقویت برخی از مفاهیم فضایی قرون وسطی و حذف برخی دیگر شد. در قرون هفدهم و هجدهم، تجربه-گرایی باروک و رنسانس مفهوم پویاتری از فضا را به وجود آورد که بسیار پیچیده‌تر و سازماندهی آن مشکل‌تر بود. لایب نیتز از

1. Space
2. Relational Space
3. Leibniz
4. Giordano Bruno

طرفداران نظریه فضای نسبی بود و اعتقاد داشت، فضا صرفاً نوعی سیستم است که از روابط میان چیزهای بدون حجم و ذهنی تشکیل می‌شود. بر خلاف لایب نیتز، نیوتن به فضایی متشکل از نقاط و زمانی متشکل از لحظات باور داشت که وجود این فضا و زمان مستقل از اجسام و حوادثی بود که در آن‌ها قرار می‌گرفتند. ۱۸۰۰ سال بعد از ارسطو، کانت فضا را به عنوان جنبه‌ای از درک انسانی و متمایز و مستقل از ماده، مورد توجه قرار داد. در پایان بهتر است به دیدگاه سه تن از فلاسفه معاصر درباره فضا اشاره گردد. هگل به حقیقت فضا معتقد نبود، در نظر او فضا صرفاً توهمی است که ناشی از عدم توانایی ما در دیدن کل است. در فلسفه برگسون نیز فضا به عنوان مشخصه ماده از قطع جریان برمی‌خیزد که حقیقت است. یکی دیگر از فیلسوفان معاصر در تبیین واژه فضا بر این عقیده است که فضا به معنی جایی است که برای جای‌گیری آماده باشد. فضا به چیزی که یک محدوده و افق رهاست، جا می‌دهد. این تعریف از فضا می‌تواند تا حدودی با مفهوم مادی فضا، فضایی و جایی که هنوز توسط اشیاء فضایی و مکانی صورت تحقق نیافته است، منطبق باشد. (شکویی، ۱۳۹۳: ۱۹).

۴-۱- فلسفه فضا

«به ندرت روشن است که فضا، واقعی، پنداری، نمادین، استعاری، یا چیز دیگری است» (Keith & Pile, 1993:1). و یا آندروسایر، جامعه شناس شهری رئالیست به اسرارآمیز بودن فضا در کنار آشنا بودن آن اشاره می‌کند (Sayer, 1992:147). از میان آرای گوناگون فلسفی در مورد فضا، سه دیدگاه از اهمیت و شهرت بیشتری برخوردار است. این سه دیدگاه، ضمن آن که الهام بخش متفکران و محققان فضا و مسایل فضایی بوده، نقطه عزیمت مواجهات و نقادی‌های آنان و در بعضی جهات، ارائه چهارچوب‌های مفهومی جدید نیز واقع شده است. این سه دیدگاه عبارتند از:

- ۱) موضع مطلق یا جوهری (عمدتاً منسوب به دکارت و نیوتن)؛
- ۲) موضع ربطی یا نسبی (عمدتاً منسوب به لایب نیتس)؛
- ۳) موضع معرفت شناختی (عمدتاً منسوب به کانت و تا حدی ارسطو) (افروغ، ۱۳۷۴: ۲۶).

۵-۱- مفهوم فلسفی دکارت از فضا

یکی از میراث‌های فلسفی و معروف دکارت که در شکل‌گیری علم فضا و یا جغرافیایری و بعضی از مکاتب شهری تأثیر مهمی داشته است، دوآلیسم جوهری اوست. وی معتقد بود که چون ما جوهر را از طریق دو خصلت نسبتاً متفاوت، یعنی فکر و انبساط می‌شناسیم، طبعاً می‌بایست دو جوهر متفاوت نیز وجود داشته باشد؛ معنوی و جسمانی، ذهن و بدن. چون دکارت، جوهر را شیئی موجود تعریف می‌کرد که به چیزی جز وجود خود نیاز ندارد، جوهرهای دوگانه را مستقل از یکدیگر لحاظ می‌کرد. علم به ذهن و بدن و یا جوهر معنوی و جوهر جسمانی بدون ارجاع به دیگری صورت می‌گیرد. از تبعات این دو آلیسم، تفکیک الهیات و علم در اندیشه دکارت است. علم می‌تواند ماهیت فیزیکی اجسام را جدا از رشته‌های دیگر مطالعه کند، چون جوهر مادی، قلمرو عملکردی خود را داراست و از زاویه قوانین خود قابل فهم می‌شود. خصلت ویژه‌ای که جوهر مادی را از جوهر روحانی جدا می‌کند، انبساط است و همان‌گونه که در نقل قول خود از دکارت آوردیم، انبساط فضا، همان انبساط در سایر اشیای مادی است و در ذیل قوانین مادی و مکانیکی یکسانی عمل می‌کند. اجسام زنده نیز به دلیل برخورداری از انبساط، جزو دنیای مادی‌اند. در نتیجه، این اجسام بر پایه همان قوانین ریاضی و مکانیکی عمل می‌کنند که بر سایر اشیاء در نظم مادی عالم حاکم است. دکارت معتقد است که تمام اعمال و رفتار حیوانات را می‌توان با ملاحظات ریاضی و مکانیکی تبیین کرد و بسیاری از فعالیت‌های انسان نیز همانند حیوانات، مکانیکی است. لذا می‌توان جسم انسان را به فیزیک تقلیل داد (Stumpf, 1989:236-247). همان‌گونه که اشاره شد این میراث فلسفی بر شکل‌گیری رویکردهایی در زمینه مباحث فضایی، تأثیری عمده گذاشته است که در جای خود به آن خواهیم پرداخت. به هر حال، در موضع مطلق یا جوهری از فضا، فضا جوهری است مستقل که واجد صفاتی از خود می‌باشد. فضا از صفات خاصی برخوردار است، چون پیوسته، کمی، قابل نفوذ و ثابت است. البته ناگفته نماند که بین مطلق‌گرایان در مورد سایر صفات فضا، عدم توافق‌هایی وجود دارد؛ از جمله آیا فضا سه بعدی یا چهار بعدی است؟ آیا قابل تقسیم به فواصل است یا طیف و پیوستاری از نقاط بسیار خرد است؟ (Urry, 1987:21-22). در کل مفهوم مطلق انگارانه از فضا، فضا را مستقل از موضوعات دیگر، واجد موجودیتی مستقل می‌داند. در این موضع، فضا قلمروی منفعل و محیط و مقری برای اشیاء و تعامل بین آن‌هاست (Massey, 1993:151). این فضا می‌تواند خالی باشد و موضوعات دیگر درون آن قرار گیرند (Keith & Pile, 1993:2).

۶-۱- دیدگاه فلسفی کانت از فضا

از دید کانت، فضا و زمان، نه آن‌گونه که مطلق‌گرایان معتقدند وجودی جوهری دارند و نه آن‌گونه که ارسطو بدان باور داشت، وجودی بالعرض، فضا، معرفتی پیشینی است، مقوله‌ای ذهنی است که شناخت را امکان پذیر می‌سازد. فضا و زمان ابزاری برای

دسته‌بندی پدیده‌هاست و کاملاً از قلمرو تجربه جداست. این دو مقوله همراه با مقولاتی دیگر از قبیل علیت، ضرورت، وحدت، کثرت و... اشکال ذهنی تفکرند که مدرکات در ترکیب با آن‌ها مفاهیم و قضایا را شکل می‌دهند (حکیمی، ۱۳۶۶: ۱۴). به سخن دیگر؛ فعالیت ویژه ذهن ترکیب و وحدت بخشیدن به تجربه است. ذهن این ترکیب و سنتز را ابتدا با تحمیل اشکال خاصی از شهود، یعنی فضا و زمان به تجربه‌های مختلف به دست می‌آورد. ما ناگزیر اشیاء را به گونه‌ای درک می‌کنیم، پنداری که در فضا و زمان وجود دارند. اما فضا و زمان، نه مفاهیم و نه ایده‌هایی هستند که از تجربه به دست آمده باشند. فضا و زمان حکم عدسی‌هایی را دارند که ما از طریق آن همواره موضوعات تجربی را مشاهده می‌کنیم (همان، ۳۱).

جدول ۱- سیر اندیشه‌های فلسفی فضا (۴)

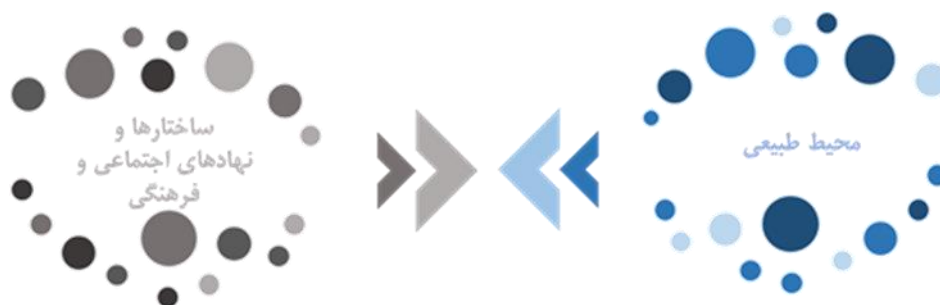
نام اندیشمند	نام لاتین	تخصص و زمینه کاری	تولد	وفات	تصویر
ایمانوئل کانت	Immanuel Kant	فیلسوف آلمانی در عصر روشنگری	۲۲ آوریل ۱۷۲۴	۱۲ فوریه ۱۸۰۴	
گئورگ ویلهلم فریدریش هگل	geɔgk 'vɪlhɛlm 'fʁiːdʁɪç 'heːgəl]	فیلسوف بزرگ آلمانی و یکی از پدیدآورندگان ایده‌آلیسم آلمانی و دیالکتیک	۲۷ اوت ۱۷۷۰	۱۴ نوامبر ۱۸۳۱	
کارل هاینریش مارکس	Karl Heinrich Marx	متفکر انقلابی، فیلسوف، جامعه‌شناس، شاعر، تاریخدان، اقتصاددان آلمانی	۵ مه ۱۸۱۸	۱۴ مارس ۱۸۸۳	
گئورگ زیمل	Georg Simmel	جامعه‌شناس آلمانی و فیلسوف نوکانتی	۱ مارس ۱۸۵۸	۲۸ سپتامبر ۱۹۱۸	
آنری لوفور	Henri Lefebvre	جامعه‌شناس، روشن‌فکر مارکسیست و فیلسوف فرانسوی که بر روی دیالکتیک کار کرده است	۱۶ ژوئن ۱۹۰۱	۲۹ ژوئن ۱۹۹۱	
پل میشل فوکو	Paul Michel Foucault	فیلسوف، تاریخدان و متفکر معاصر فرانسوی	۱۵ اکتبر ۱۹۲۶	۲۴ ژوئن ۱۹۸۴	
دیوید هاروی	David Harvey	یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان در عرصه مسائل اجتماعی جهان	۳۱ اکتبر ۱۹۳۵	-	

۷-۱- فضای جغرافیایی

اصولاً در فلسفه علم، هر یک از مجموعه علوم می‌بایست بن مایه و مبنای هستی‌شناسانه خاص خود را داشته باشند. این بن مایه، زمینه ساز و مبنای تمایز حوزه معرفت‌شناسانه یک علم از مجموعه علوم مجاور است و حریم معرفتی ویژه یک علم را تولید می‌کند (سروش، ۱۳۷۵: ۱۲). به طوری که کار ویژه خاصی را برای یک رشته نظام‌مند علمی فراهم می‌سازد که در علوم دیگر یافت نمی‌شود. در جغرافیا نیز مطالعه رابطه متقابل انسان و محیط و عینیت‌یابی این رابطه در قالب مفهوم فضا، بن مایه هستی‌شناسانه این علم را به خود اختصاص می‌دهد؛ بنابراین جغرافیا شامل مطالعه پراکندگی‌ها و شناسایی روابط فضایی بین مکان‌ها و پدیده‌های دیدنی طبیعی و انسانی بر روی زمین به منزله جایگاه انسان است. پیش از ابراز نظری قطعی درباره‌ی یافته‌های جغرافیایی کورماتیکی، مناسب‌تر آن دیدیم، ولو به اجمال، به وجوه اساسی و به منطقی‌های بنیادی این جغرافیا اشاره‌ای داشته باشیم. به راستی بینش جغرافیایی برونه بر چه پایه‌ای استوار است؟ او به این پرسش که «فضای جغرافیایی چگونه فضایی است؟» بی‌هیچ ابهامی پاسخ می‌گوید: «فضای جغرافیایی حاصل عمل انسان است». به عقیده‌ی برونه، فضا خود شیوه‌ی موجودیت جامعه‌ها به حساب می‌آید؛ تا آن جا که هیچ جامعه‌ای بدون فضایی که خود به آن سازمان بخشیده، وجود خارجی نمی‌یابد. برونه می‌افزاید: «فضا بعد ذاتی جامعه است» و هر جامعه به اشکال‌ال مادی و مریی فضا (چشم‌اندازها، زیرساختها، بوم) امکان سازمان یافتگی می‌بخشد. اما این فضا به هیچ روی به پدیدارهای مریی و مادی محدود نمی‌ماند، بلکه به میدان‌های نیرو و به جریان‌هایی تسری می‌یابد که تنها با دست یازیدن به نوعی تحلیل جغرافیایی می‌توان به ماهیت آن‌ها پی برد. از این رو فضای جغرافیایی را نمی‌توان یک فضای طبیعی به حساب آورد. برونه ضمن به دست دادن تحلیلی از مسأله، از ملامت کسانی چون ویدال دولابلاش و فرنان برودل^۱ که به عقیده‌ی او «پیش از پرداختن به امور جدی، دکور طبیعی خود را بر پای می‌دارند» باز نمی‌ایستد. او می‌نویسد: «جغرافیدان، بازرس دکورها نیست؛ فضای ما فضایی پرمتمه وار و ساخته و پرداخته‌ی دست انسان است [...]». فضای جغرافیایی به خلاف تلقی جغرافیای جبرگرا، کارمایه «محیط» نیست. مفهوم اخیر که اغلب با محیط زیست مشتبه می‌شود «یکسره آغشته به محیط زدگی است». برونه از این مقدمه نتیجه می‌گیرد که «در جغرافیا، جایی برای قوانین محیطی وجود ندارد». فضا زاده‌ی کنش عواملی فعال است و اجبارهای طبیعی چنین نیستند. البته فضای جغرافیایی لزوماً متضمن محیط طبیعی است و از آن مستقل و منفک نیست، بی آن که به خلاف نظر و روش جغرافیای کلاسیک، عکس مسأله صادق و محیط طبیعی لزوماً متضمن فضای جغرافیایی بوده باشد. فضا تولید می‌شود و سازمان می‌یابد. تعریف رایج از جغرافیا به عنوان علم سازماندهی فضا، با این خطر روبرو است که سازماندهی را حاصل نظمی که پیشاپیش برقرار شده بپندارد، در حالی که سازماندهی فضا، زاده‌ی حرکت مداوم و تغییر است. برای بازشناسی فضا، «جغرافیدان باید درصدد درک آثار انسانی و دستاوردهای جامعه‌هایی باشد که به آفرینش چنین آثاری کمر بسته اند». فضای جغرافیایی، فضایی اجتماعی است و صورت‌ها و ساخت‌های آن آفریده‌ی کنش انسانی است. از این رو باید دانست که نیروهای سازنده و پدیدآورنده‌ی فضای جغرافیایی کدام‌ها هستند و محتوای اجتماعی فضا چیست (شبلینگ، ۱۳۸۵: ۱۰۸-۱۰۷). فضای جغرافیایی، عینی و خنثی نیست بلکه پر از اهمیت برای مردم است و دارای قابلیت و کیفیاتی است که در یک وضعیت ملموس بر انسان اثر می‌گذارد (رلف، ۱۳۹۰: ۱۹). جغرافی‌دانان مفهوم فضا را به دو شکل فضای طبیعی که بر آن قوانین طبیعی حاکم است و فضای اجتماعی که نتیجه کارکرد فعالیت‌های انسانی است، به کار می‌برند (شکویی، ۱۳۸۶: ۱۱۸). ارسطو فضا را با ظرف قیاس می‌کند و آن را جایی خالی می‌داند که بایستی پیرامون آن بسته باشد. پس در نتیجه برای آن نهایی وجود دارد «جیوردانو برونو» معتقد است فضا مجموعه‌ای است از روابط میان اشیاء (افصحی، ۱۳۹۲: ۲۰). مکان، بخشی از فضای جغرافیایی و در واقع بستر شکل‌گیری روابط اجتماعی است که به وسیله شخص یا چیزی اشغال شده و دارای بار معنایی و ارزشی خاصی است (پوراحمد، ۱۳۸۹: ۷۷). فضا و مکان، روابط اجتماعی و محیط زیست، همگی ابزار اصلی برنامه‌ریزی برای برنامه‌ریزان و عموم شهروندان است. بحث توجه به فضا و مکان باید در راستای تحقق عدالت اجتماعی به عنوان دست‌یابی به توسعه پایدار شهری مطرح باشد (حاتمی نژاد و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۳). فضا در مفهوم موجود خویش به تنهایی هیچ ویژگی خاصی را مطرح نمی‌کند ولی به محض آن که یک گروه انسانی فعالیت را در مکان مطرح کند، معنای نمادین فضا پدیدار می‌شود. از این پس فضا بستری برای بیان فعالیت و رفتارهای انسانی می‌گردد و محلی برای تخیل و واقعیت است (حبیبی، ۱۳۸۷: مقدمه). نحوه انجام یک فعالیت را رفتار گویند. رفتار تابع فعالیت نیست بلکه ترکیبی از فعالیت زمان و مکان است (افصحی، ۱۳۹۲: ۳۶). مکان بخشی از فضا است که به وسیله شخص یا چیزی اشغال می‌شود و دارای بار معنایی و ارزشی است (مدنی پور، ۱۳۷۹: ۳۲). فرآیندهای اجتماعی در طول زمان، فضای انسانی را با کنش متقابل با این فضای طبیعی خلق کرده و جنبه‌های ویژه فضای انسانی، با بر هم کنش میان ویژگی‌های فضای طبیعی و خصیصه اجتماعی مردمی که آن را اشغال و دگرگون کرده‌اند، تعیین می‌شود. تنوع در فرم فیزیکی و کیفیت‌های طبیعی، به نوبه خود بر کیفیت فضای شهری تأثیر گذارده و در فرآیند تاریخی پدید آمدن شهرها، به شکل نمادین به کار گرفته شده‌اند فضاهای خلق شده نیز لایه‌هایی از محیط‌های خلق شده و اشکال اجتماعی‌اند که فضای طبیعی را دگرگون ساخته و روی آن جای گرفته و

۱. مورخ بزرگ فرانسوی (۱۹۰۲-۱۹۸۵) و واضع نظریه‌ی زمین تاریخ. Fernand Braudel.

باگذشت زمان انباشته شده و همگی در کنار هم فضای شهری را می‌سازند (مدنی پور، ۱۳۷۹: ۵۴). بدین ترتیب شهر پدیده‌ای اجتماعی - مکانی است، با بعدی زمانی، اما مرئی است. شهر محصولی از زمان است. این نظر مخالف تفکری بود که شهر مدرن را محصول ساختمان‌هایی با حجم‌های ساده و شناور در دریایی از فرم بد و خراب می‌دانست. در آغاز قرن بیستم با برچیدن دید منفرد پرسپکتیوی، منجر به انقلابی بصری شد. درک و استنباط ما از فضای معماری و شهری به مثابه پذیرفتن و ستایش از کیفیت‌های ساختمان‌های منفرد و مجزا که ساطع کننده فضا هستند، از نتایج بنیادی این تحول بود و نیز یافتن قرابتی با مرحله نخستین و درک فضا (Giedion, 1967: 5).



شکل ۱- اجزای اصلی سازنده فضای جغرافیایی (۳۸)

الف) فضای شناختی: فضای شناختی متشکل از ساخت انتزاعی فضا که از مشخص ساختن فضا به عنوان یک شیء برای تامل و تلاش برای بسط نظریه‌هایی درباره آن نشأت گرفته است. انیشتن پیشنهاد کرده است که مفهوم ساده تر روان شناختی مکان مقدم بر مفهوم فضا ... بوده است و جداً در تمدن غربی اولین جملات واقعاً منسجم درباره مکان، خصوصاً نظریه مکان ارسطو، اولین رویکردهای آزمایشی نسبت به یک مفهوم پردازی از فضا بوده است. بنابراین اریکیتاس به نقل از جمر استدلال می‌کند که "هر کسی نوعی مکان را اشغال می‌کند و نمی‌تواند موجود باشد، مگر اینکه مکانش موجود باشد. از آنجا که چیزی که حرکت داده می‌شود به درون مکان مشخصی حرکت داده می‌شود و رنج و کار هر دو حرکت هستند، روشن است که مکان، که رنج و کاری که صورت می‌گیرند در آن موجودند، اولن چیزها است". اساساً ادامه این استدلال بود. وی معتقد بود در حالی که مکان یک چیز هیچ بخشی از آن نیست و این که یک مکان و یک چیز را می‌توان جدا کرد، یک مکان به وسیله "مرز آنچه که آن فضا را احاطه می‌کند تعریف می‌شود" و هست "هر جایی که یک شیء مادی هست و یا منطقاً ممکن است که باشد" فضای شناختی فضای یکنواخت و همگن است، با ارزش مساوی در همه جا و در تمامی جهات. یک شکل است و خنثی است، یک بعد است، فضای هندسه و نقشه‌ها و نظریه‌های سازمان فضایی است (رلف ای. سی، ۱۳۹۰: ۲۷-۲۸).

ب) فضای انتزاعی: فرق بین فضای انتزاعی و فضای شناختی فرقی است که صرفاً همین اواخر شناخته شده است. که شاید با به رسمیت شناختن این واقعیت روی داده باشد که فضای اقلیدسی ضرورتاً انعکاسی وفادارانه از نوعی فضای مطلق نیست، بلکه به سادگی ساخته و پرداخته انسان است و این که هندسه‌ها و توپولوژی‌های دیگر نه تنها ممکن هستند بلکه می‌توانند حتی در برخی وضعیت‌ها دقیق‌تر باشند (نوربرگ شولز، 1971, p. 10, Norberg - Schulz, 1971؛ هاوکینز، 1962) (Hawkins, 1962) فضای انتزاعی فضای روابطی منطقی است که به ما اجازه توصیف فضا را بدون ضرورتاً مبتنی کردن آن توصیف‌ها بر مشاهدات تجربی می‌دهد و مخلوقی آزاد از تخیل بشر است و به این عنوان انعکاسی مستقیم از دستاورد تفکر نمادین است. ارنست کسیرر اعلام داشته است، "ما باید بپذیریم که فضای انتزاعی هیچ هم‌تا یا پایه‌ای در واقعیت کالبدی یا روان شناختی ندارد. نقاط و خطوط هندسه‌دان اشیایی نه از نوع کالبدی و نه از نوع روان شناختی‌اند؛ آن‌ها چیزی نیستند مگر نمادهایی برای روابط انتزاعی" (رلف ای. سی، ۱۳۹۰: ۲۸).

۱-۷-۱- فرم‌های سه گانه فضا

حداقل سه راه برای تعریف فضا وجود دارد - که هر یک اثرات مهمی بر شیوه شناخت و درک ما از جهان دارند؛ **الف) فضای مطلق؛** اگر ما فضا را به صورت مطلق^۱ در نظر بگیریم، فضا تبدیل به چیزی در خودش خواهد شد؛ همراه با یک موضوع مستقل که ما می‌توانیم آن را برای پدیده‌های منفرد به کار ببریم، دیدگاه نسبی^۲ در مورد فضا پیشنهاد می‌کند که فضا

1. Absolute
2. Relative

می‌تواند به عنوان یک نسبت بین چیزها در نظر گرفته شود به طوری که چیزها وجود دارند به این دلیل که چیزهای دیگر وجود دارند و با هم یک نسبتی دارند. درک دیگری هم از فضای نسبی وجود دارد که من نام فضای ارتباطی^۱ به آن داده‌ام. در این دیدگاه فضا به شکل فضای لاینیتسی در نظر گرفته می‌شود؛ به طوری که فضا در ارتباط با اشیاء شکل می‌گیرد و تنها زمانی می‌توان گفت که شیء‌ای وجود دارد که آن را از طریق رابطه اش با اشیاء دیگر در نظر بگیریم (حاتمی نژاد، شورچه، ۱۳۹۳: ۴۴).

(ب) فضای نسبی: انسان‌ها فضا را «درک» می‌کنند و این ادراک با توجه به فرهنگ آن‌ها و تکنولوژی و منابع در دسترس آن‌ها متفاوت است. فضای نسبی بر یک واحد ثابت ناظر نیست. بلکه این «معنای فضا» است که مهم است. فضای نسبی استنباطی است. این فضا فعالیت و تجربه انسان را شکل می‌دهد و خود نیز از آن ساخته می‌شود.

(ج) فضای مجازی: فضایی است که به هیچ‌گونه واحد قلمرویی اشاره ندارد؛ «فضای دیدگاه‌ها» - متفکران ممکن است در یک پارادایم (نمونه یا الگو) پراکنده باشند، اما از فضای مطلق برخوردار نباشند. اینترنت و پیدایش فضای سایبر، فضاهای مجازی مناسبی را برای تعامل افراد فراهم کرده‌اند. واقعیت مجازی یک فضای مجازی محسوب می‌شود. «فضای مجازی وجود خارجی و ملموس ندارد» اما می‌تواند تأثیرات واقعی داشته باشد (مورای، ۱۳۸۸: ۷۰-۷۱).

۱-۷-۲- انواع فضا از منظر بعد

با توجه به انگاشت بُعد می‌توان فضا را دسته بندی نمود. دسته بندی می‌تواند از زوایا و پخه‌های گوناگون انجام گیرد. یک شکل دسته بندی فضا، تقسیم آن به سه دسته فضای کالبدی^۲، فضای درکی^۳ و فضای تجریدی^۴، به شرح زیر است:

(الف) فضای کالبدی: فضایی است که مستقل از انسان وجود دارد، دارای ماهیت و سرشت کمی است و با آنچه انسان از محیط درک می‌کند تفاوت دارد (هر چند که به هر حال به آن مربوط است). فضای کالبدی همچون نوعی ویژه از فضا دارای سه بُعد است. این فضا با وجودی که به بیانی "تجریدی از جهان واقع است"، اما جهان واقع^۵ نیز نامیده شده است.

(ب) فضای درکی: آنچه که این فضا را می‌سازد، تصورات و اندیشه‌های انسان از فضای کالبدی و یا از جهان واقع است. به این معنا که بین انسان و فضای کالبدی (که محیط زیست اوست) اطلاعات جریان دارد و این خود موجب می‌شود که انسان از آن فضا تصویری داشته باشد.

(ج) فضای تجریدی: این فضا، فضایی توپولوژیکی با n بُعد است که با تفکر جهان سه بُعدی تفاوت دارد. جریان اطلاعات بین انسان‌هایی که از نظر مکانی مجزا هستند و وجود فعالیت مشترک بین آن‌ها، به این معنا است که بین آن مکان‌ها و فعالیت‌ها ارتباط برقرار است. بر حسب نوع ارتباط (اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی جز آن) فضاهای اجتماعی، فضاهای اقتصادی و (فضاهای دیگر) به وجود می‌آیند. برای مثال یک فضای اقتصادی را می‌توان از راه‌های گوناگون در تصور آورد و آن را فضایی شامل اجزاء و یا عوامل مختلف و روابطی که بین یک یا تعدادی واحد صنعتی، تولید کنندگان درون داده‌ها (چون مواد اولیه، نیروی کار و سرمایه) و خریداران فرآورده‌های واحدهای صنعتی وجود دارد، در نظر آورد. مسلم است که چنین فضایی در محیطی متشکل از سایر فعالیت‌های اقتصادی کار می‌کند (همان، ۲۲۴).

۱-۸- اقتصاد سیاسی و جنبه تولید فضا

(الف) تضاد هگل: هگل یک فیلسوف متافیزیسیست است. اگر بخواهیم در دو کلمه فلسفه او را خلاصه کنیم این دو کلمه عبارت است از «آزادی طلبی». همه فلسفه هگل تلاشی است برای این که نشان دهد که چگونه ماهیت جهان رو به آزادی سیر می‌کند و برای آزادی یافتن تلاش می‌کند. برای سقراط، دیالکتیک شیوه ای بود برای پیش برد فکر، اما برای هگل، دیالکتیک شیوه ای بود برای حرکت کل جهان. هگل معتقد بود که این دیالکتیک نه تنها در تفکر بلکه در متن جهان جاری است. او معتقد بود که تاریخ، طبیعت و همه چیز بر این روش سیر می‌کند. اصطلاحات مشهوری که همه می‌دانیم: تز، آنتی تز و سنتز نام‌های این مراحل سه گانه برخوردارند. تز عبارت از مرحله اول است در بافت فکری جهان یا فکر انسان. آنتی تز آن موردی است که از شکم او بر می‌آید و در مقابل او قرار می‌گیرد و با او سرجدال دارد، و سنتز آن حالت ترکیبی سومی است که حاوی ایندوست، منتهی در یک سطح بالاتر. در فارسی تز را نهاد یا نهاده (یا وضع)، آنتی تز را برابر نهاد (یا وضع مقابل) و سنتز را هم نهاد (یا وضع مجامع) می‌گویند. و یا گاهی به ترتیب این سه را پوزه و اپوزه و کمپوزه می‌خوانند (سروش، ۱۳۶۱: ۴۴-۴۱).

(ب) مارکس - طبقه، سرمایه و فضا: مارکسیسم جنبشی بود که این تقابل را به چالش کشاند. این نگرش فلسفی درصدد پایه گذاری جامعه‌ای بدون طبقه و براندازی این دوگانگی قراردادی بود. برای دستیابی به این امر، قیام پرولتاریا و کارگران استثمار شده

1. Relational
2. Physical space
3. Perceptual space
4. Abstract space
5. Real world

را مطرح کرد. مارکس تمدن غرب را مورد بررسی قرار داد تا تاریخ جامعه را به عنوان استحال‌های دیالکتیکی (کشمکش بین دو اندیشه؛ پیروزی یکی و شکست دیگری) تشریح کند. از نظر وی، تمدن با جامعه‌ای آغاز شد که دارای ساختاری کشاورزی در جوار خط و مرز قبیله‌ای بود و منجر به پیدایش سازمان‌ها و تشکلات فتودالی اروپایی قرون وسطی شد. مارکس معتقد بود این سازمان‌ها اربابان فئودال خود را رها کرده و جوامع صنعت گر و پیشه‌ور شهری را پایه‌گذاری کردند. صنفاها و دیگر تشکلات شغلی، همراه با سیستم کارآموزی دنبال شدند و تا قرن هجدهم مقدمات جامعه‌ی صنعتی و اقتصاد کاپیتالیستی فراهم شد. این اقتصاد کاپیتالیستی منجر به پیدایش کارخانجات شد و رابطه‌ی کارگر متخصص و ارباب شکل گرفت. مارکس با بررسی این سیر تاریخی، تقابل سرمایه‌دار کارگر را به چالش کشاند و پرچم‌دار جامعه‌ی بدون طبقه شد. به بیانی دیگر، وی در صدد براندازی این تقسیم بندی سرمایه به عنوان ره آوردی بشری بود. این تلاش برای جامعه‌ی بدون طبقه یعنی براندازی هرگونه برتری و حقارت، در واقع شورشی علیه ساختاری اجتماعی بود که بشر آن را ساخته و حاکمان آن را از طریق زبان (نگرش سوسور) به شکل توجیه پذیری به خورد جامعه داده بودند (سپهوند، ۱۳۹۳: ۱۴). مارکسیسم بهترین نحله و غنی از تفکر و اندیشه است که شاخه‌های زیادی دارد و هر یک به زمان خودش، مکان خودش و دیدگاه خودش مربوط می‌شود. چنان که مارکسیست فرانسوی هنری لوفور^۱ (۱۹۸۸: ۷۵) بیان می‌کند: «تنها یک نوع مارکسیسم وجود ندارد، بلکه انواع زیادی از گرایش‌ها، مکاتب، تمایلات و طرح‌های پژوهشی مارکسیستی وجود دارد. مارکسیسم در فرانسه هم جهت با وضعیت مارکسیسم در آلمان، ایتالیا، اتحاد شوروی یا چین نیست» (بلانت و ویلس، ۱۳۸۵: ۸۵). به عقیده کارل مارکس، برای اینکه دنیا عوض شود، نه فقط سیستم اقتصادی را می‌باید تعویض کرد، بلکه سنن و شعار و معتقدات معنوی هم باید عوض گردد. کارل مارکس راجع به اینکه در جامعه کمونیستی وضع خانواده چگونه می‌باید باشد، نظریه صریح ابراز نمی‌نماید. ولی معلوم است که عقیده دارد که در جامعه کمونیستی وضع خانواده باید طوری دیگر باشد. چون در کتاب سرمایه چنین می‌گوید: «خانواده ایده آلی کدام است؟ و آیا خانواده‌های مسیحی آلمان خانواده ایده آلی هستند یا خانواده‌های مشرق زمین که در آنجا یک مرد چند زن و عده‌ای نیز دارد و تمام زن‌ها و فرزندان‌شان با هم زندگی می‌کنند؟ رژیم سرمایه‌داری امروزی با جلب زن‌ها و اطفال به کارخان‌ها، رشته علاقه خانوادگی را گسیخته است و این خود اساسی خواهد شد برای به وجود آمدن خانواده‌های آینده در جامعه کمونیستی. و در آتی، روابط زن و مرد، غیر از آن خواهد گردید که امروز هست و قبل از اینکه جامعه کمونیستی به وجود بیاید، رژیم سرمایه‌داری، که زن‌ها و اطفال را مجبور به کار می‌کند، به کلی وضع خانواده را تغییر داده و زمینه را برای ایجاد خانواده‌های آینده فراهم نموده است» (برلین و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۸۲). نحله مارکسیستی اهمیت زیادی برای درک جغرافیای سرمایه داری و جغرافیای سیاسی اعتراض قائل است ولی قابل ملاحظه است مارکسیسم فقط در دهه ۱۹۷۰ وارد رشته جغرافیا شد، که هم زمان با تغییر شدید سیاسی و اعتراض اجتماع بود و نسل جدیدی از دانشجویان و استادان به عنوان یک منبع عقاید رادیکال، برای درک و تغییر جهان، جذب مارکسیسم شدند. با فروکش کردن این رویاها در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ علاقه به مارکسیسم نیز به تبع آن کاهش یافت ولی بسیاری از تحلیل‌ها و رویه‌های مارکسیستی در شاخه‌های مختلف آن وجود دارد، که به درون تفکر جغرافیایی راه یافته اند (بلانت و ویلس، ۱۳۸۵: ۸۵).

۱) فضا به عنوان نیروی تولید: تحلیل مارکس از سرمایه‌داری به عنوان یک شیوه تولید خاص در تاریخ در کانون توجه آثار وی به عنوان یک کلیت قرار دارد. به عنوان نمونه، بیشتر تحلیل‌های او در کتاب «سرمایه^۲»، ارائه شرحی مفصل از آن چیزی است که شیوه تولید را شکل می‌دهد و این که چگونه عمل می‌کند و چه پیامدهایی برای افزایش سلطه آن بر روی همه جنبه‌های زندگی و انسانیت ما به همراه دارد. تحلیل مارکس از سرمایه داری به عنوان یک شیوه تولید، بر این موضوع استوار است که مبنای اقتصادی جامعه سرمایه‌داری ترکیبی از دو عنصر وابسته به هم است. اول، نیروهای تولید است؛ یعنی آنچه برای ساخت و انجام دادن چیزها لازم است و دوم، روابط اجتماعی تولید که مرتبطاند با شیوه‌هایی که از طریق آن اشکال اجتماعی سازماندهی می‌شوند تا به اهداف تولیدی خود دست یابد. فضامندی روابط اجتماعی بعداً مورد بررسی قرار خواهد گرفت. اما قبل از آن، درکی از مالکیت و به دنبال آن کنترل نیروی‌های تولید ضروری به نظر می‌رسد؛ به طوری که در تحلیل مارکس از طبقه تحت سرمایه داری، دست کم در سطحی ساده، وجود یا عدم وجود دوگانگی مالکیت ابزارهای تولید به عنوان ویژگی بارز سرمایه داری مدرن تلقی می‌شود (ژیلنیتس، ۱۳۹۴: ۲۳). تحلیل مارکس از آنچه نیروهای تولید را تشکیل می‌شود؛ به عنوان ترکیبی از مواد خام، سازماندهی (یا تقسیم نیروی کار، ابزارهای نیروی کار (ساختمان‌ها، ماشین آلات، فناوری)، انرژی، دانش، مهارت و خود نیروی کار که لازمه تولید کالا و خدمات‌اند، مسأله فضا را نیز در خود شامل می‌شود. از این‌رو، فضا مهم است زیرا، اگر مالکیت ابزار تولید و سازماندهی روابط اجتماعی تولید شیوه تولید را شکل می‌دهد، در این حالت، کسی که مالکیت فضا را در دست دارد متعاقباً قدرت سازماندهی و کنترل بر فعالیت‌هایی که می‌تواند یا باید در فضا انجام شود را نیز خواهد داشت. کوهن^۳ به نکته مهمی اشاره می‌کند که باید نقش فضا

1. Henri Lefebvre
2. Capital
3. Cohen

به عنوان نیروی تولید و در نتیجه به عنوان عنصری بنیادی در نحوه عمل سرمایه‌داری مورد بررسی قرار گیرد. از آنجایی که فضا جزء مجموعه‌ای از نیروهای تولید محسوب می‌شود، مالکیت فضا یقیناً می‌تواند موقعیتی در ساختار اقتصادی فراهم نماید.

ج) جامعه‌شناسی زیمِل از فضا؛ جنبه‌های فضا: جامعه‌شناسی زیمِل تلاشی پیچیده و به نوعی انتزاعی و فرمی به منظور روشن‌گری این موضوع است که چگونه و به چه شیوه‌هایی فضا برای درک روابط اجتماعی مهم است. لچنر بر این باور است که فصلی که زیمِل درباره فضا بحث می‌کند می‌تواند به سه شکل تفسیر شود. اول، امکان بودن افراد در کنار هم از منظر «جامعه‌شناسی فضا» است که براساس تفسیر مجدد لچنر، زیمِل «تأکید می‌کند بر آنکه کنش افراد با یکدیگر معمولاً در قالب پر کردن فضا تجربه می‌شود؛ پس بودن افراد در کنار هم بدین معناست که آن‌ها بخش‌های فضا را در بین خود تقسیم و تسهیم می‌کنند». دوم اینکه با کنکاش در فرم فضایی انواع روابط اجتماعی، پروژه جامعه‌شناسی فرم‌های فضایی زیمِل بسط می‌یابد. سوم، فصل فضا باید به عنوان بخشی از تحلیل زیمِل از مدرنیته بررسی شود که در آن بررسی فرم‌های اجتماعی در فضا روشن می‌سازد چگونه ساختارهای اجتماعی مدرن فضا را می‌شوند و چگونه فضا به خودی خود از طریق کنش‌های متقابل همراه با شکل‌گیری‌های اجتماعی، مدرنیته می‌شود (همان، ۵۴). به اعتقاد زیمِل، اهمیت عنصر فضایی در کنش‌های متقابل اجتماعی؛ زمانی که با پتانسیل‌های پویا و خلاق کنش متقابل انسانی ترکیب می‌شود و هم برای فعالیت‌های موجود در فضا و هم برای فضا به خودی خود معنا و اهمیت پیدا می‌کند، کیفیتی از فضا به خودی خود است. بنابراین می‌توان گفت که فضا «شرط لازم اما ناکافی برای اجتماعی شدن است. این‌ها در واقع شرایط فضایی بودند که زیمِل در پی یافتن معنا در «پنج جنبه فضایی» خود بود. تحلیل زیمِل از فضا ریشه در تحلیل او از فرم‌های اجتماعی شدن در فضا دارد. در مفهوم زیمِل از فضا تأکیدی نوکانتی از ذهن فعال وجود دارد که در فهم جهان کمک می‌کند به عبارتی دانش از جهان اجتماعی، به عنوان مجموعه‌ای از حقایق دیده نمی‌شود؛ بلکه ساختاری است که به وسیله‌گزینش و تفسیر پدید می‌آید. او می‌نویسد: «فضا همیشه در یک فرم غیرمؤثر باقی می‌ماند، اما در تغییر و تحول آن است که انرژی‌های واقعی نمایان می‌شوند. از این‌رو، با توجه به «جنبه‌های فضایی» تحلیل جامعه‌شناختی زیمِل از فضا، چنین تلاشی به منظور توجه به برخی شیوه‌هایی است که از طریق آن فضا دارای یک اهمیت خاص است برای این که چگونه، کجا و چرا شکل‌گیری‌های اجتماعی خاص و کنش‌های متقابل امکان‌پذیر می‌شود و همچنین توسط فضاوندی‌شان چهارچوب بندی شده و شکل می‌گیرند. این بدان معناست که «جنبه‌های فضا» زیمِل یک تحلیل جامعه‌شناختی اولیه از فضا به مثابه یک عنصر اولیه مهم برای تحلیل ماهوی از فضاها اجتماعی؛ خواه از نوع تولید، مصرف، چرخه، توزیع و یا نمایش به دست می‌دهد (همان، ۵۵).

۱) انحصار: اولین جنبه‌ای که زیمِل در «جامعه‌شناسی فضا» بدان می‌پردازد، «انحصار» است. برای زیمِل هر بخش از فضا منحصر به فرد است. به همین دلیل است که دو شیء، دو دولت، دو شهر، دو خانه و غیره به طور همزمان نمی‌توانند یک بخش مشابه از فضا را اشغال نمایند.

۲) مرزهای فضا: دومین جنبه فضا که زیمِل آن را مورد بررسی قرار می‌دهد و اهمیت زیادی در درک وی از فضاوندی فرم‌های اجتماعی شدن دارد، همانا مرزها هستند. (همان، ۵۷).

۳) ثبات فرم‌های اجتماعی در فضا: جنبه سوم مورد توجه در تحلیل زیمِل، ظرفیت فرم‌های اجتماعی برای ثبات یافتن از طریق فضا است. به اعتقاد زیمِل این که گروهی یا برخی از عناصر آن یا چیزهای ضروری مورد نظرش به لحاظ فضایی کاملاً ثبات یافته و یا نامعین باشد، به روشنی بر ساختارش آن‌ها اثر می‌گذارد. (همان، ۶۰).

۴) مجاورت^۴ فضایی و فاصله: جنبه چهارم فضا از نظر زیمِل، مجاورت و فاصله می‌باشد که به تأکید وی بر روی تمایزات و امکانات بین صورت‌های مختلف کنش وابسته به رابطه، مجاورت و دور بودن اشاره دارد.

۵) جابه‌جایی^۵ در فضا: جابه‌جایی در فضا جنبه‌ای است که به ثبات مربوط می‌شود. اگر شیء و یا یک نهاد فرهنگی مثل موزه، گالری هنر، خدمات تفریحی و آموزشی و غیره در فضا ثابت باشند، در این صورت کنشگرهای اجتماعی برای دستیابی به آن منابع باید به جاهایی که آن‌ها قرار دارند سفر کنند. بنابراین، از آنجایی که آن‌ها در مکان ثابت هستند، کنش‌های اجتماعی باید الزاماً در پیرامون و در درون آن‌ها رخ دهند (ژیلینیتس، ۱۳۹۴: ۶۱).

د) تحلیل زیمِل از ظهور فرایندهای اجتماعی - فضایی: براساس بررسی‌های زیمِل درباره «جنبه‌های فضا» و اهمیت دادن به آن به منظور درک فرم‌های کنش / اجتماعی شدن، کاملاً روشن است که آگاهی وی از فضا به عنوان یک عنصر اساسی، وی را در مقام یک فیلسوف فرهنگ و جامعه‌شناس مدرنیته قرار می‌دهد. تحلیل زیمِل از بُعد فضایی فرم‌های اجتماعی شدن، اصلی کلیدی در تحلیل‌های مختلف درباره «خصوصاً هستی انتزاعی» به شمار می‌آید که از نظر وی، همان زندگی روزمره‌ی شهر یا همان چیزی است که بنیان جامعه به مثابه جایی که در آن افراد مختلف وارد کنش می‌شوند، را تشکیل می‌دهد. آن‌چه در ادامه

1. exclusivity
2. Boundaries
3. Proximity
4. Distance
5. Mobility

می‌آید یک بررسی اجمالی از آن «کیفیت‌های بنیادی» در پژوهش‌ها و تحلیل‌های مختلف زیرمحل از فضاهای اجتماعی و تجربه‌های مدرنیته است. شهر، فرم فضایی مدرنیته است که از طریق آن زندگی مدرن تجربه می‌شود و تشخیص می‌یابد. زیرمحل با تأکید بر روی سرعت، تکثر، کیفیت و کمیت احساس و تجربیات اجتماعی و کنش زندگی شهری، دوگانگی بین زندگی شهری و روستایی را نشان می‌دهد. در تحلیل‌های زیرمحل از شهر، وی بر سطوح بالای تحریک‌های عصبی، بمباران انگیزش‌های روان‌شناختی و نیاز به توسعه یک فاصله‌گذاری اجتماعی و روان‌شناختی تأکید می‌کند. در تحلیل زیرمحل از شهر به عنوان محل افزایش تجربه و فعالیت، پژواک روشنی از طبقه‌بندی تونیس (۱۹۵۵) از روابط بین انسان‌ها براساس مفاهیم «گمنشافت^۱» و «گزشتافت^۲» دیده می‌شود (همان، ۶۳).

ه) هنری لوفور و تولید فضا: هنری لوفور، جامعه‌شناس و فیلسوف مارکسیست فرانسوی، مُبدع نظریه تولید فضا است (جوان و همکاران، ۱۳۹۲: ۱). لوفور متولد ۱۹۰۱ زندگی پر حاصل و چشمگیری داشت. وی تا قبل از مرگش در سال ۱۹۹۱ حدود ۷۰ کتاب نوشت. لوفور از سال ۱۹۴۵ در مرکز ملی تحقیقات علمی (CNRS) در پاریس یک مقام تحقیقاتی داشت. ولی جداسازی از حزب کمونیست با انتشار کتاب گزارش خروشچف^۳ در سال ۱۹۵۶ به وقوع پیوست (بلانت و ویلس، ۱۳۸۵: ۱۴۱-۱۴۰). پروژه هنری لوفور در زمینه «تولید فضا» که در نوع خود بی‌نظیر است، نتیجه یک فرایند طولانی بوده که در آن، تحلیل وی از جنبه‌های مختلف مدرنیته، منجر به اولویت دادن مجدد به فضا به عنوان یک اصل بنیادی در درک سرمایه‌داری می‌شود. همان‌گونه که در ادامه توضیح داده خواهد شد، اگرچه تحلیل وی از فضا پیچیده و چالش برانگیز است، اما به منظور تشریح بنیادی و نظری از فضا در چهارچوب نظریه اجتماعی عصر حاضر حائز اهمیت بسیار است. در واقع نقش لوفور به عنوان عامل کلیدی بسط علائق و دغدغه امروز درباره فضا، می‌تواند به عنوان توضیحی بر اهمیت کار وی تلقی شود. تحلیل لوفور از فضا در زمینه کاری اش بر روی طبیعت، شهر، شهری و زندگی روزمره است. در واقع هدف نهایی لوفور این بود تا نشان دهد فضا اساساً یک امر سیاسی است. این گفته که، «دانش اصیل یا معتبر در باب فضا باید به مسأله تولید آن پردازد»، تحلیل وی را در ارتباط با اهمیت بنیادی روابط اجتماعی در دوره‌های خاص تاریخی و جوامع قرار می‌دهد. برای لوفور این نکته که «فضا و زمان به طور اجتناب‌ناپذیری در پیوند با فرایندهای تحت شیوه‌های تولید قرار دارد»، مهم است. «فضا چیزی جز ثبت و حک زمان در جهان نیست. فضا مجموعه‌ای از واقعیت بخشی‌ها، حک کردن همزمان دنیای خارجی در سری‌های زمانی، دوره‌های شهر و دوره‌های جمعیت شهری است» نظریه لوفور، در واقع، درک تولید فضا به مثابه تأکید بر نگرستن به فضا هم به عنوان یک کالا (شیء) و هم به عنوان (یک فرایند) روابط و کنش‌های اجتماعی است. این کاربرد دیالکتیکی از مفهوم فضا و عناصر سه‌گانه‌ی لازم و درهم - پیوند (کنش‌های فضایی، بازنمایی‌های فضا و فضاهای بازنمایی) به تفصیل در درک مفهوم فضا مورد توجه قرار خواهند گرفت. مشابهاً، مرکزیت نگرش‌های روزمره اجتماعی و کنش‌های در فضا، در رابطه با اهمیت جنبه‌های فضایی سازمان‌دهی اجتماعی درک لوفور از توسعه شهر و شیوه زندگی شهری، خود را نشان خواهد داد. فضا، همان‌طور که لوفور توضیح می‌دهد، محصول نیروهای سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی (گسترده‌ی قدرت) است.

۱) روزمرگی در تولید فضای لوفور: تحلیل لوفور از تولید فضا بر روی اثر متقابل میان تجربه‌ی روزمرگی و کنش‌های متقابل در درون شیوه‌های تاریخی تولید، خصوصاً سرمایه‌داری، همراه با توسعه‌ی فناوری‌ها و مفاهیم فضا (کنش‌های فضایی و بازنمایی‌های فضا) متمرکز می‌شود. این تعادل پویا بین سه مؤلفه پیچیده (ترکیب عناصر)، فضا را تولید می‌کند. مالکیت فضا صرفاً اعمال حقوق انحصاری بر یک قلمرو فیزیکی نیست. بلکه همچنین شامل این است که فضا چگونه درک می‌شود و بازنمایی می‌گردد که این، عمل سلطه و نیروهای هژمونیک در درون آن و بر روی آن را بازتاب می‌دهد. بنابراین، یک عنصر ذاتی از کنترل و نظم بخشی به فضا و همراه با آن، کنش‌هایی که در درون آن مجاز یا تایید می‌شود، وجود دارد. اما، همان‌گونه که لوفور تأکید می‌کند از آنجایی که فضا برای تولید اقتصادی و بازتولید اجتماعی، تولید و شکل می‌گیرد، بنابراین، «فضا در مناسبات اجتماعی نفوذ پیدا می‌کند. فضا نه تنها از جانب مناسبات اجتماعی مورد حمایت قرار می‌گیرد، بلکه از طریق همان مناسبات اجتماعی نیز تولید می‌شود» (ژیلینتس، ۱۳۹۴: ۱۰۴). همان‌گونه که لوفور اشاره می‌کند، «حق» شهر و بنابراین فضاهای عمومی آن، حاوی نیرویی برای مبارزه میان گروه‌های مختلف بر سر معانی و ارزش‌ها و به همان اندازه، دریای استفاده و کنش‌هاست. بنابراین، آنچه لوفور ما را بدان فرا می‌خواند نه تنها آگاهی از تولید فضا که شامل درک و فهم ایدئولوژی ملازم با مفاهیم، طرح‌ها و طراحی‌هاست، بلکه همچنین حقوق عمومی شهری برای هرکدام از ما از طریق استفاده، نیل به معانی، نمادها و فهم فضا است. این به معنای، جایگزین کن فضا برای مبادله با ارزش مصرفی فضا است.

۲) برنامه‌ریزی به مثابه‌ی ایدئولوژی تولید فضا: لوفور معتقد است که هر نوع بازنمایی اگر به بازتولید روابط تولید، خواه مستقیم و خواه غیرمستقیم مرتبط باشد، امری ایدئولوژیکی است؛ بنابراین، ایدئولوژی از کنش جدایی‌ناپذیر است. لوفور برنامه‌ریزی را به

1. Gemeinschaft
2. Gesellschaft
3. Khrushchev

مثابه‌ی بخشی از عمل سلطه‌گرانه‌ی قدرت و سیاست در، و، بر فضا توصیف می‌کند: ایدئولوژی برنامه‌ریزی برای لوفور به واقع ابزاری است که فضای شهرهای جهان را به مثابه وسیله‌ای تصور می‌کرد که از طریق آن‌ها فضا می‌توانست بازنمایی شود و بر آن استیلا یابد چنان که آن را برای فروش به مثابه‌ی یک کالای مصرفی، تقسیم و تفکیک نمود و برای کارکردهای خاصی در نظر گرفت. برنامه‌ریزی به عنوان یک دکترین، در واقع یک ایدئولوژی است که دانش جزئی را تفسیر می‌کند و کاربردها و رشد آن را براساس یک کلیت ضعیف یا قانونی شده، توجیه می‌کند. بر همین اساس دانش مرتبط با شهر، همواره جزئی بوده است و کاربرد فنی از این دانش، همواره در رابطه با بافتی است که قرار است تصمیم‌های سیاسی در آن گرفته شود. منطق فضا، از نظر برنامه‌ریزی، منطق ریاضیات و تکنولوژی، مدل‌سازی‌های کامپیوتری است؛ از این رو، برنامه‌ریزی دربرگیرنده ابعاد مادی می‌شود که کمیت پذیر و قابل اندازه‌گیری است و فضای برنامه‌ریزی تحت تأثیر منطق صوری، فضای خنثی فرض شده و صرفاً به عنوان یک ابژه علمی به آن نگریسته و غیرسیاسی بررسی می‌شود. (جوان و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۶)

و) میشل فوکو: فضای قدرت: اگر چه میشل فوکو نظریه‌ای عام در باب فضا یا قدرت ارائه نکرده است با این وجود، طرح مشهور وی که از طریق شماری از درس گفتارها و فعالیت‌های سیستماتیک در قرن نوزدهم در باب یک «جامعه‌ی انضباطی»^۱ ظهور می‌یابد، مجالی برای بررسی کاربرد دوگانه‌ی او از مفهوم قدرت / دانش و اهمیت بعد فضایی در فهم‌اش از مناسبات اجتماعی فراهم می‌کند. فضایی که گالیله به سوی ابتدای قرن مدرن گشود و مشخصه آن نامحدود بودنش، یعنی همان «فضای امتداد» و تخمین است. فوکو، هم از «فضای درونی»^۲ باشالار (۱۹۶۹) و هم از توصیف‌های پدیدارگرایانه، گسسته است، و توجه ما را به بعدی دیگر از فضاوندی زندگی اجتماعی جلب می‌کند؛ یعنی توجه ما را به نوعی «فضای بیرونی»، فضای زیستی (و از نظر اجتماعی تولیدی) محل‌ها و روابط بین آن‌ها معطوف می‌کند: «حیات ما در فضایی خالی که بتوان آن را به سایه - روشن رنگ‌های گوناگون جلا بخشید رخ نمی‌دهد، بلکه حیات ما در مجموعه‌ای از روابط شکل می‌گیرد. این مجموعه از روابط موقعیت‌های فضایی را ترسیم می‌کنند که قابل تبدیل به یکدیگر نیستند و به هیچ‌وجه بر هم برتری نمی‌یابند (شورچه، ۱۳۹۳: ۳۲). این فضاهای ناهمگون شامل محل‌ها و روابطی (هتروتوپیا‌های فوکو) است که در هر جامعه‌ای شکل می‌گیرند. لیکن اشکال کاملاً متنوعی به‌خود می‌گیرند و در طول زمان تغییر می‌کنند، به‌گونه‌ای که «تاریخ در فضاوندی‌اش آشکار می‌شود». «هتروتوپیا قادر است در یک مکان منفرد واقعی، شماری فضاها و شماری محل‌ها را در کنار یکدیگر قرار دهد، مکان‌ها و محل‌هایی که فی‌نفسه مغایر یکدیگرند... آن‌ها در ارتباط با کلیت فضایی، که باقی می‌ماند، واجد نوعی کارکرد هستند. این کارکرد میان دو قطب نهایی پدیدار می‌شود. نقش آن‌ها ساختن فضایی از توهم و هذیانی است که همه فضاهای واقعی را در معرض دید قرار می‌دهد، تمامی محلی‌هایی که درون آن‌ها زندگی بشر منفک و جدا شده است، که خود امری خیالی و واهی تر است... یا این که نقش آن‌ها، برعکس، ساختن فضایی است که غیریت است، فضای واقعی دیگری، فضایی که دقیقاً به همان اندازه فضای واقعی‌مان بی‌نقص، دقیق و مرتب و برنامه‌ریزی شده است، یعنی در واقع، به همان اندازه نامنظم، بدینانهاده شده و در هم ریخته است. این نوع آخر، و نه آن نوع توهمی، یعنی آیین ترمیم و تعدیل، هتروتوپیا است؛ و عجیب است اگر اجتماعات و گروه‌های خاص به نحوی واجد کارکردی این چنینی نباشند (همان، ۳۲). آنچه در اینجا به طور خاص مورد کاوش و تأکید ویژه‌ای قرار خواهد گرفت، آن «گفتمان-های انضباطی» هستند که شیوه‌های پراکنده‌ی قدرت را روشن می‌سازد و در بازنمایی‌های فرم‌های فضایی، ذاتی و دخیل هستند. این بازنمایی‌های فضا جزء لاینفک نظریه‌ی اجتماعی فوکو به شمار می‌روند و به طور کلی می‌توان گفت این قبیل گفتمان‌ها به ارزیابی سرآغازهای تاریخی و توسعه‌ی جامعه‌ی مدرن و شهری امروز مربوط می‌شوند که در آن‌ها «فضاهای انضباطی»^۳ از طریق کاربرد دانش/ قدرت برای پرورش، ریزش تدریجی و تبلیغ و اشاعه‌ی ارزش‌های «شهری شده» و بورژوازی پدید آمدند. در واقع آن‌ها ویژگی مهم تحلیل فوکو از فرم‌های اجتماعی - فضایی و مناسبات اجتماعی قدرت محسوب می‌شوند. طرح فوکو به طور خاص در باب نقش متخصصان پزشکی به عنوان «متخصصان اولیه‌ی فضا» جهت بررسی قدرت گفتمان‌های انضباطی در تولید، بازنمایی و کاربرد فضا در توسعه‌ی یک جامعه‌ی شهری برنامه‌ریزی شده، مدیریت شده و تحت نظارت مورد تحلیل قرار می‌گیرد که وی آن را دو جنبه از «زیست - قدرت»^۴ می‌نامد.

(۱) قدرت، دانش و فضا: «قدرت - دانش» مفهومی اساسی در آثار فوکو است. این مفهوم تلاشی برای عینیت بخشی به رابطه جدایی‌ناپذیر پویایی پیوندیافته بین قدرت و دانش به مثابه یک فرایند است. به زعم فوکو، قدرت از طریق و ساخت و کاربرد دانش در عرصه‌های خاص و محلی انتشار می‌یابد. همواره قدرت به واسطه‌ی دانش تثبیت حفظ و پیش فرض گرفته می‌شود. همان‌گونه که فوکو بیان می‌کند:

1. disciplinary society
2. Gaston Bachelard
3. disciplinary spaces
4. bio-power

«این فعالیت سوژه‌ی دانش نیست که مجموعه‌ای از دانش، مفید یا مقاوم برای قدرت تولید می‌کند، بلکه قدرت-دانش، فرایندها و تنش‌هایی را به واسطه آنچه از آن ساخته شده به حرکت در می‌آورد و از طریق آن فرم‌ها و حوزه‌های امکان دانش را تعیین می‌کند»

این نکته‌ای است که آرمسترانگ به عنوان امری حیاتی در رابطه با تحلیل فوکو مکرراً تصریح می‌کند: «قدرت یک رابطه‌ای مبتنی بر دانش معینی را فرض می‌گیرد که آن را ایجاد و حفظ می‌کند و در مقابل، قدرت، رژیم خاصی از حقیقت را بنیان می‌گذارد که در آن دانش معینی قابل پذیرش یا ممکن می‌گردد» (ژیلنیتس، ۱۳۹۴: ۱۴۲).

نیاز به ایجاد، تعریف، مدیریت، سازماندهی و کنترل فضا برای کارکردهای خاص (مثلاً به عنوان محل‌هایی برای نظارت پزشکی بر بیماران، یا تعلیم و تربیت کودکان، یا حفظ صلح یا نظم) به امری غیرقابل تفکیک از مجموعه‌های کلی‌تر دیگر شامل وظایف نظامی و «پلیسی» تبدیل می‌شود. در اینجا ضروری است تا آن چه را فوکو از «پلیس» مدنظر دارد و تعریف می‌کند روشن سازیم. «در ابتدا مفهوم پلیس تنها برای مجموعه‌ای از قوانین و مقرراتی که امنیت و آسایش یک شهر را تضمین می‌کرد، به کار برده می‌شد. اما پس از آن، پلیس به عنوان الگویی برای کل قلمرو حکومت تبدیل شد. در قرن‌های هفدهم و هجدهم، «پلیس» به برنامه‌ی عقلانیت حکومت اشاره داشت. این امر را می‌توان به مثابه طرحی برای خلق نظامی از مقررات بر رفتار عام افراد توصیف نمود که به موجب آن هر چیزی در حد صیانت ذات و بدون نیاز به مداخله، کنترل خواهد شد» (همان، ۱۴۷).

۲) فضای نظم: توماس فلاین بر این عقیده است که «بهترین نمونه‌های شناخته شده استدلال آوری «فضامند» فوکو را در شاهکار وی با عنوان «نظم اشیاء؛ دیرینه‌شناسی^۱ علوم انسانی» و تبارشناسی^۲ سیستم جزایی-کیفری در «مراقبت و تنبیه؛ تولد زندان» می‌توان یافت». از این رو، سعی شده است تا به این دو اثر بسیار مهم که تأثیرات ژرفی بر تفکرات فضایی و برنامه‌ریزی داشته است، پرداخته شود. همچنین به دلیل ارتباط اندیشه‌های فضایی فوکو با برنامه‌ریزی، به آن دسته از درس‌گفتارهای فوکو پرداخته می‌شود که ارتباط نزدیکی با حکمروایی‌مندی، سیاست عمومی و برنامه‌ریزی دارد. نخستین اثر عمده فوکو، «دیوانگی و تمدن تاریخ دیوانگی در عصر عقل» (۱۹۶۱) نام دارد. موضوع اصلی این اثر ظهور عقل و بی‌عقلی در عصر روشنگری و همراه با آن، اخراج و طرد دسته‌هایی از انسان‌ها به ویژه «دیوانگان» از دایره عقل است. در این دوره با ظهور عقل «تک-گفتار» جنون همچون یک بیماری نگریسته می‌شود. زیرا جنون هماهنگ و متناسب با بقیه جامعه نیست. به منظور طرد دیوانگان و همه کسانی که به علت فقر، تبلی، جنون، بیماری و فساد اخلاقی برای نظم و اخلاقیات متعارف از بقیه جامعه، نهادهای فضاهای طرد و اخراج برای کنترل بر این گروه‌های «نامعقول» یا «غیریت» پدید می‌آید. در اینجا اولین فضاهای جدید با عنوان «فضاهای طردشدگان» شکل می‌گیرد. این فضاهای شکل گرفته، اولین ابزار اعمال قدرت بر انسان‌های نامعقول است (شورچه، ۱۳۹۳: ۳۷). در این فضاهای جدید یا همان آسایشگاه‌ها یا زندان‌ها «غیریت‌ها» یا «نامعقول‌ها» به عنوان ابژه قدرت و سوژه دانش بازسازی می‌شوند. در این فرایند، پزشک به عنوان مرجع قدرت و نظارت، و مراقبت پزشکی به مثابه تکنیک سلطه ظاهر می‌شود و فضاهای پزشکی و مراسم اعتراف ابژه قدرت شکل می‌گیرند. این فرایند منجر به ظهور «عقلانیت پزشکی» می‌شود. از این‌روست که می‌بینیم فوکو گفتمان پزشکی را به عنوان «اولین متخصصان فضا» معرفی می‌کند. (شورچه، ۱۳۹۳: ۳۸). بنابراین، فضا «سیالیت» پویایی‌های شهری را به صورت «ثابت» و در قالب یک نقشه خطی و شکل هندسی نمایش می‌دهد. این شیوه نمایش در واقع همه مناسبات فضایی را در قالب یک صفحه کاغذی تقلیل می‌دهد. با نمایش فضای شهر بر روی یک صفحه کاغذی، شهر «خوانا» می‌شود و تبدیل به مکانی می‌شود که در آن بخش‌ها، نشانه‌ها یا مسیرهای عبور و مرور به راحتی قابل مشاهده می‌شود. زیرا همه آن‌ها در قالب یک الگوی کلی، گروه بندی و قالب بندی شده اند (همان، ۱۲۰).

۳) دیوید هاروی و اقتصاد سیاسی فضا: سهم طولانی دیوید هاروی در تبیین فضا اکنون به بیش از سه دهه رسیده است. افراد کمی هستند که به سهم دیوید هاروی در جغرافیای انتقادی شک ورزند؛ جغرافیایی که در آن فضا به عنوان یک عنصر اساسی برای درک اینکه سرمایه داری چگونه از طریق آن بقاء و تداوم یافته است مطرح می‌باشد. پروژه هاروی تأسیس یک ماتریالیسم تاریخی-جغرافیایی است که در آن به دنبال بسط پارادایم^۳ (انگاره) مارکس از انباشت سرمایه‌داری است که شامل تولید فضا و بازتولید زندگی اجتماعی نیز می‌شود. همان‌گونه که ساندرز بیان می‌کند، تمرکز هاروی بر روی «تنش راجعه یا بازگشت کننده» بین مسائل موجود در فرم فضایی (جغرافیایی) و فرایندهای اجتماعی (جامعه‌شناسی) است که در این قالب رخ می‌دهد. چنین رویکردی سهم مهمی در بسط یک تجزیه و تحلیل میان رشته‌ای از فضا و کاربرد آن برای تحقیق و پژوهش در مورد جامعه مدرن داشته است. در این مورد هاروی می‌نویسد که فرمول بندی اصلی مارکس نیاز به ارتقاء و به روزرسانی دارد تا شامل یک بعد فضایی به علاوه یک تحلیل زمانی از توسعه، تداوم و گسترش سرمایه‌داری مدرن نیز بشود. هاروی در این زمینه می‌گوید: «به باور من

1. archeology
2. genealogy
3. paradigm

ماتریالیسم تاریخی ناگریز از به‌روزرسانی است. من بر ماتریالیسم تاریخی - جغرافیایی اصرار دارم. از این‌رو جغرافیای تاریخی سرمایه‌داری می‌بایست هدف نظریه‌پردازی در این خصوص قرار گیرد». پروژه هاروی همچون هنری لوفور، معطوف به توسعه یک نظریه در خصوص تولید فضا است که اذعان به نقش فضا در انباشت و گردش سرمایه و همچنین در بازتولید نیروی کار است و این که انباشت سرمایه در یک زمینه جغرافیایی و تاریخی عمل می‌کند که منجر به خلق اشکال خاص فضایی می‌شود. در کانون تجزیه و تحلیل هاروی یک توجه خاصی بر روی فضا و (زمان) صورت می‌گیرد (ژیلینتس، ۱۳۹۴: ۱). بر اساس نظریات هاروی چشم‌اندازهای جغرافیایی که دارای سرمایه ثابت شده و بی‌تحرک باشد، هم یک تاج افتخار از توسعه سرمایه در گذشته است و هم یک زندان است که در آن از پیشرفت بیشتر انباشت سرمایه جلوگیری می‌کند، زیرا گسترش این چشم‌انداز با «تخریب موانع فضایی» متناقض است و در نهایت حتی موجب «نابودی فضا به وسیله زمان است» (بلانت و ویلس، ۱۳۸۵: ۱۱۰). بنابراین شیوه تولید سرمایه‌داری به ناچار دارای توسعه نامتوازن است زیرا همیشه فرصت‌هایی برای افزایش انباشت از طریق استثمار بازارهای جدید، نیروی کار جدید، فن‌آوری‌های جدید و خطوط تجاری پر مزیت خواهد داشت. این همان بعد جغرافیایی انباشت سرمایه است که هاروی (۱۹۸۲) آن را تنگنای فضایی^۱ می‌نامد. به طوری که صاحبان سرمایه می‌توانند از نرخ‌های پایین بازگشت سرمایه و حتی از بحران در کی‌قسمت از جهان، به وسیله سرمایه‌گذاری مجدد سرمایه خود را در جای دیگر به کار بگیرند. به علاوه، این بعد جغرافیایی برای تکامل بیشتر جامعه سرمایه‌داری جنبه اساسی دارد و راه‌ها را چنان تغییر می‌دهد که در آن‌ها تولید، مصرف و تبادل اتفاق می‌افتد. هاروی در تشخیص این «فضامندی»^۲ مفهوم ماتریالیستی تاریخی - جغرافیایی اهمیت فضا و زمان در تکامل سرمایه‌داری و روابط اجتماعی متضمن آن را به خوبی نشان می‌دهد. رزا لوکزامبورگ در قرائتش از تحلیل مارکس از سرمایه، یک فهم و ادراک از توسعه نامتوازن فضایی سرمایه‌داری را توسعه داد؛ با این استدلال که سرمایه‌داران تنها از طریق استثمار فضاهای غیر سرمایه‌داری می‌توانند میزان منافع‌شان را حفظ کنند (همان، ۱۱۰-۱۱۱). لوکزامبورگ در کتاب «انباشت سرمایه» استدلال می‌کند که تولید انبوه و صنایع ماشینی سنگین در اقتصادهای توسعه‌یافته اروپایی تنها با نفوذ در فضاهای غیرسرمایه‌داری برای یافتن بازار، کالا و نیروی کار، قادر به بقا بود (وی مثال‌هایی از کشورها و قاره‌هایی چون هندوستان، آمریکا، استرالیا، چین و آفریقا را مورد استفاده قرار می‌داد و در متن کتابش آورد بود). لوکزامبورگ اظهار می‌کند که در فرآیند غلبه بر فضا، سه مرحله وجود دارد:

(۱) مبارزه علیه اقتصاد طبیعی^۳؛

(۲) معرفی و ارائه اقتصاد کالایی^۴؛

(۳) مبارزه علیه اقتصاد رعیتی^۵ (بلانت و ویلس، ۱۳۸۵: ۱۱۱).

رویکرد هاروی اساساً یک تحلیل مارکسیستی از نقش فضا در فرایندهای انباشت و گردش سرمایه، محیط‌انسان، مبارزه طبقاتی و آنچه در معانی و ارزش‌ها آشکارند به علاوه آرایش فضایی، سازماندهی و فرم چشم‌انداز شهری است. چنین رویکردی سعی در لحاظ کردن ابعاد فضایی تحلیل مارکس از سرمایه‌داری به عنوان یک شیوه تولید دارد و در آن به محیط مصنوع شهر به مثابه نیازهای سرمایه‌داری جهت تولید و بازتولید توان نیروی کار نگریسته می‌شود. همان‌طور که اسمیت بیان می‌کند، جهت‌گیری نظری هاروی در سرتاسر کارش ریشه در این نظریه مارکسیستی دارد که:

«تلاش برای تبیین ساختار خاص اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه در یک دوره معین نه به عنوان نتیجه‌ای از نیروهای ظاهراً کلی (برای مثال ماهیت انسان) بلکه همچون نتیجه‌ای از فرایندهای تاریخی خاص و مشروط است. این درست است که رقابت و بازار، رشد اقتصادی و انگیزه کسب سود به لحاظ تاریخی مشروط هستند اما شکلی که آن‌ها جهت تغییر برمی‌گزینند و توسعه می‌دهند در درون خود تاریخ سرمایه‌داری انجام می‌گیرد. قدرت بیشتر نظریه مارکسیستی به علت دیدگاه ارتباطی آن است که با جامعه سرمایه‌داری به عنوان یک کلیت (اگر نه همواره) منسجم رفتار می‌کند، تا اینکه آن را در قالب انباشتی از قطعات در نظر بگیرد». در اصل هاروی تلاش می‌کند تا یک اقتصاد سیاسی فضا تحت سرمایه‌داری را ارائه نماید که دارای بینش‌های مهمی برای تحلیل، مکان‌یابی و توزیع فضاهای خاص در یک دوره خاص (سرمایه‌داری صنعتی) و ظهور تسلط شکلی از سازماندهی و اداره فضایی (شهرنشینی) است و به آن به عنوان ابزاری در جهت تحلیل و تولید محیط‌های شهری در قالب یک چشم‌انداز اجتماعی می‌نگرد (ژیلینتس، ۱۳۹۴: ۱۱۵).

1. Spatial Fix

2. Spatiality

۳. اقتصاد طبیعی، اقتصادی است که در سرآغاز تکامل روابط اقتصادی، تولید در مراحل نخستین و بسنده بر منابع طبیعی بودن، سوداگری هنوز شکل نگرفته بود، با مبادله جنس به جنس رفع نیاز می‌شد. در این مرحله، ارزش و پول هنوز مطرح نشده بود.

۴. در اقتصاد کالایی، هدف تولید و تبدیل ارزش‌ها اضافی به کالاست. در این اقتصاد، دستیابی بر منابع مواد اولیه و تولید کالا در چرخه واردات مواد اولیه و صادرات تولید شده از همان مواد اولیه از اهداف این نوع اقتصاد است.

۵. اقتصاد رعیتی، این نوع اقتصاد با اقتصاد کشاورزی متفاوت است، و نوعی بهره‌برداری از منابع آب خاک بر مبنای سهم بری از محصول بین مالک و زارع است.

۹-۱- دیالکتیک فضا

در طول تاریخ اندیشه فلسفی اهمیت مفهوم دیالکتیک^۱، در توانایی آن در حل تناقضات و تضادهایی بوده که ذهن انسان هنگام تبیین عالم با آن‌ها برخورد می‌کرده است. این تضادها از زمان پارمنیدس آغاز شد؛ از هنگامی که او هستی را اصل لایتغیری شمرد که یکی است و همواره ثابت است، به عبارتی هست یا هستنده که مغز و هسته اساسی فلسفه وی به شمار می‌رود (خراسانی، ۲۸۰:۱۳۷۰). این اولین تناقضی است که اندیشه بشر با آن روبه‌رو شد، که علی‌رغم دیدن تغییرات در عالم بیرون، هستی را ثابت در نظر آورد (جوان، دلیل و سلمانی مقدم، ۲:۱۳۹۲). افلاطون برای دیالکتیک، ارزشی هستی‌شناسانه قائل بود. فلسفه برای افلاطون همان دیالکتیک و ذات دیالکتیک همان حرکت است. از این‌رو در طبیعت دیالکتیک است که هرگونه سیستم بسته اندیشه را درهم شکند، و می‌توان همین امر را در رساله پارمنیدس افلاطون مشاهده کرد. افلاطون در ابتدا به نظریه صور خود نقد وارد می‌کند و بعد اهم توجه خود را بر دیالکتیک می‌نهد. دیالکتیک برای افلاطون خود اندیشیدن است. دیالکتیک، حرکت اندیشه؛ از سطح به ژرفا، از نموده‌ها به اصل و سرچشمه است (Smith, 2009:138). دیالکتیک، در مفهوم امروزی، معنای خاص خود را دارد. صرف نظر از تطورات این مفهوم در طول تاریخ فلسفه، هسته هستی‌شناسانه آن را می‌توان در چهار مورد زیر خلاصه نمود:

- ۱) جهان آمیزه‌ای منفصل از اشیا جدا افتاده از هم نیست؛ بلکه، یک کل هم بسته است. لذا، به طور منطقی اشیا از درون به هم وابسته هستند؛
- ۲) طبیعت (جهان طبیعی و کیهان) پیوسته در حال حرکت است؛
- ۳) توسعه (واقعه‌ای که منجر به رشد و نمود شود) فرآیندی است که از طریق آن تغییرات کوچک و نامحسوس منجر به تغییرات کیفی بنیادین می‌شود. تغییرات کیفی آرام و تدریجی نیست؛ بلکه، سریع و ناگهانی می‌باشد و به صورت یک جهش از یک وضع به وضع دیگر رخ می‌دهد؛
- ۴) تمام اشیا درون خود دارای تضادهای دیالکتیکی ذاتی هستند. همین امر اولین عامل حرکت، تغییر و توسعه در جهان می‌باشد.

به این ترتیب دیالکتیک با دو مفهوم اساسی روبه‌رو است: حرکت و تضاد.

- ۱) حرکت: وجود تضاد به طور حتم ختم به حرکت می‌شود. زیرا، غیرممکن خواهد بود که دو عنصر متضاد در کنار هم نسبت به هم بی‌تفاوت باشند. به این ترتیب تضاد خود به خود ختم به کنش و واکنش می‌شود. این کنش و واکنش، بنیاد ثانوی دیالکتیک را برمی‌سازد؛ که همان حرکت می‌باشد. جهان هم زمان مجموعه‌ای از اشیا و چرخه‌های گردباد گون و درهم‌پیچیده فرآیندهاست؛ تا جایی که اشیا، روابط دینامیک را جسمیت و بروز می‌دهند، و از طریق آن، ظاهر بیرونی که به نظر ما می‌آید، وارد هستی می‌شود. خلاصه این که دیالکتیک رابطه، تغییر، گشودگی، حرکت و فرآیند را بر بسته بودن، ایستایی، مشروطیت و پایایی ترجیح می‌دهد (Swyngedouw, 2009:137-142).

۲) تضاد: هر سیستم و هر نظام ضد خود را تولید می‌کند. در طبیعت تضاد دارای بروز بسیار مشهودی است. وجود گونه‌های جدید، تغییر در گونه‌ها، تغییرات، وجود اعداد در طبیعت، حرکت اتم‌ها، انقلاب‌های زیستی و زمین‌شناختی، خاصیت موجی - ذره ای ذرات زیر اتمی، دینامیک عمل و عکس‌العمل، همگی نمونه‌هایی از تغییرات دیالکتیکی در طبیعت هستند (Swyngedouw, 2009:137-142).

تضاد دیالکتیک بر مبنای نوعی نگرش خاص به پدیده‌های جهان هستی بنا شده است به این معنی که هر پدیده ضد خود را در درون خود می‌پروراند. زیرا در هر پدیده دو عامل وجود دارد:

- ۱) تز^۲ یا نهاده، وضع هر پدیده است و حاکی از نیرویی است که وضع موجود هر پدیده را حفظ می‌کند.
- ۲) آنتی تز^۳ یا برابر نهاده، وضع مقابل است که از درون هر پدیده در جهت تغییر وضع آن عمل می‌کند و با وضع موجود آن در نزاع و جدال است.

ادامه این درگیری و جدال در نهایت به پیروزی آنتی تز بر تز منتهی می‌شود و در نتیجه سنتز^۴ یا هم‌نهاده به وجود می‌آید که وضع جدید است و خود دارای تز و آنتی تز و محکوم به همان سیر جدالی قبلی است.

مارکس قانونمندی درونی تکامل اقتصادی را در دیالکتیک می‌بیند و از آن جا که شرایط ابزار مادی تولید و به تعبیری اقتصاد زیربنا و منشأ کلیه تحولات جهان بشری معرفی شده است، بنابراین در اصل تضاد دیالکتیک قانونمندی کلیه حوادث و تحولات جهان بشری نیز نهفته است. براساس قانون تکامل دیالکتیکی، نظام اقتصاد سرمایه داری از یک تضاد درونی برخوردار است که

1. *Dialekein*
2. *These*
3. *Anty These*
4. *Synthese*

زمینه انهدام خود به خودی این نظام را فراهم می‌سازد. افزایش انباشتگی سرمایه که به دنبال ماشینی شدن تولید صورت می‌گیرد، افزایش انباشتگی فقر عمومی کارگران را به دنبال دارد. تضاد طبقه کارگر با کارفرما نیز به همین طریق تشدید می‌شود. نظام اقتصاد سوسیالیستی سنتز نظام اقتصاد سرمایه داری است که محصول تضاد درونی این نظام بوده و از بطن آن به وجود می‌آید (نمازی، ۱۳۸۹: ۸۵-۸۶).

۱-۹-۱- دیالکتیک لوفور از فضا

لوفور به عنوان یک فیلسوف و پدر دیالکتیک فرانسه، در مفهوم‌پردازی خاص خود از دیالکتیک بسیار متأثر از هگل و مارکس است. فهم دقیق دیالکتیک لوفوری هنگامی میسر می‌شود؛ که بتوان نظریه وی درباره تولید فضا یا دیالکتیک فضا را به خوبی فهمید. زیرا که، کاربرد انضمامی لوفور از منطق دیالکتیک در نظریه تولید فضا، بسیار مشهود است. فضا در نزد لوفور یک محصول اجتماعی است. به این معنا که در تولید آن، مجموعه هستی‌های اجتماعی افراد در کنش متقابل که با یکدیگر برقرار می‌کنند؛ سبب می‌شوند که فضا شکل گیرد. به این ترتیب صرف اندیشه شهرساز یا برنامه‌ریز شهری باعث تولید فضا نمی‌شود. به عبارتی همان تضادهایی که برای یک محصول وجود دارد، بر فضا نیز مترتب است با این تفاوت که فضا در باز تولید شرایط موجود به نحو مؤثری تأثیرگذار است. لوفور با این پرسش اساسی همواره روبه‌رو بود که فضا چیست، آیا فضا یک بستر صرف انتزاعی است، یا این که ناشی از روابط انسان‌ها در محیطی که در آن زندگی می‌کنند، می‌باشد؟ آیا فضا مفهومی کلی است که به نحوی بی‌واسطه بین افراد برقرار است یا این که از طریق واسطه‌هایی بر افراد از طریق نظام‌های قدرت اعمال می‌شود؟ لوفور نظریه تولید فضای خود را در تقابل با فضای انتزاعی و مطلق دکارتی بنیان نهاد. دکارت در واقع فضا را فقط درون سیستم مختصات خود تعریف می‌نمود. او برای هر نقطه روی سیستم مختصات خود عرض، طول و ارتفاع تعریف می‌کند. حال آن که تمام بحث لوفور در این است که، فضا یک محصول اجتماعی است. فضا ناشی از روابط انسان‌ها باهم است. به این ترتیب فضای اجتماعی را بر روی محور مختصات و شبکه‌های شطرنجی هندسی موردنظر دکارت نمی‌توان نشان داد. از سوی دیگر صفت اجتماعی فضا از نظر لوفور واجد پیامدهایی نظیر روابط متقابل یا یک سوپه قدرت و روابط اقتصادی است، که از نظر لوفور حتی این موارد را نیز نمی‌توان بر روی محور مختصات دکارتی نشان داد. در نظر لوفور انسان پیش از آن که در محیط مصنوع (محیط ثانویه) و غیرطبیعی باشد؛ در یک محیط طبیعی و دست نخورده قرار دارد. طبیعت جاندار است و انسان برای رسیدن به خواسته‌های خود باید در آن تغییراتی ایجاد کند. از تغییراتی که انسان - به عنوان یک هستی اجتماعی - بر طبیعت اعمال می‌کند، فضای اجتماعی تولید می‌شود. این فضا در واقع دوباره همان شرایط پیشینی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حاکم را بازتولید می‌کند. لوفور به این ترتیب فضای اجتماعی را واجد ویژگی‌های زیر می‌داند:

(۱) فضای اجتماعی، فضای تولید شده را در برمی‌گیرد؛

(۲) فضای اجتماعی روابطی را که میان سوژه‌های اجتماعی وجود دارد، در برمی‌گیرد.

مقوله انسان به عنوان یک سوژه تنها در رابطه با سایر سوژه‌ها نیست. از نظر لوفور سوژه اجتماعی دوران مدرن دچار بحران شده است. به این ترتیب فضای اجتماعی نیز این سوژه را به عنوان کنش‌گر اقتصادی و مفعول و فاعل سیاسی و ابژه تحت تسلط قدرت، مورد تأثیر قرار می‌دهد. در نتیجه لوفور با در نظر گرفتن هستی اجتماعی - فضایی انسان، یک هستی شناسی جغرافیایی - فضایی از انسان ارائه می‌دهد:

(۱) مسأله روابط درون فضا (اعم از روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی) شامل همبودگی و هم زمانی است. به این معنا که این روابط دارای نظم نسبی یا بی‌نظمی نسبی است. در چنین سازمانی به سبب روابط فضای اجتماعی و روابط درون آن تبدیل به مسأله می‌شوند؛

(۲) دقیقه دیالکتیکی درون فضا به این معناست که روابط به نفی یکدیگر می‌پردازند به طور کلی نفی در دیالکتیک لوفور از مفهوم نفی در دیالکتیک هگلی گرفته شده است و نفی نقطه آغاز دیالکتیک است؛

(۳) دیالکتیک فضا در نزد لوفور نقطه‌ای است که نیروها درون آن به نفی یکدیگر می‌پردازند تا روال‌های فضایی را از آن خود کنند؛

(۴) به عنوان نتیجه می‌توان گفت که فضای اجتماعی برون داد توالی زنجیره و مجموعه‌ای از عملیات است و نمی‌توان فضا را به درجه یک شیء ساده تنزل داد.

لوفور همواره هنگام پرداختن به دیالکتیک به سه حد می‌پرداخت. او دو حد مارکس را که در دیالکتیک اجتماعی خود پروتاریا و بورژوازی بود با بعد سوم کامل نمود. در واقع حد سوم در دو حد دیگر وجود دارد و سه حد پیوسته در حرکت هستند. حد سوم، در واقعی دقیقه‌ای از این حرکت است. در این بستر دیالکتیک، دیگر تر و آنتی و سنتز و همچنین، تأیید و نفی و نفی نیست؛ بلکه، دیالکتیک ابزار تحلیل شدن به دست می‌دهد. در واقع آن‌ها سه شان هستند، دولت، ملت و طبقات (جوان، دلیل و سلمانی مقدم،

۲:۱۳۹۲). دیالکتیک، در مفهوم امروزی، معنای خاص خود را دارد. صرف نظر از تطورات این مفهوم در طول تاریخ فلسفه، هسته هستی‌شناسانه آن را می‌توان در چهار مورد زیر خلاصه نمود:

۱) جهان آمیزه‌ای منفصل از اشیای جدا افتاده از هم نیست؛ بلکه، یک کل همبسته است. لذا، به طور منطقی اشیاء از درون به هم وابسته هستند؛

۲) طبیعت (جهان طبیعی و کیهان) پیوسته در حال حرکت است؛

۳) توسعه^۱ (واقعه‌ای که منجر به رشد و نمود شود) فرآیندی است که از طریق آن تغییرات کوچک و نامحسوس منجر به تغییرات کیفی بنیادین می‌شود. تغییرات کیفی آرام و تدریجی نیست؛ بلکه، سریع و ناگهانی می‌باشد و به صورت یک جهش از یک وضع به وضع دیگر رخ می‌دهد.

۴) تمام اشیای درون خود دارای تضادهای دیالکتیکی ذاتی هستند. همین امر اولین عامل حرکت، تغییر و توسعه در جهان می‌باشد (جوان و همکاران، ۱۳۹۲: ۲-۳).

در نظر لوفور انسان پیش از آن که در محیط مصنوع (محیط ثانویه) و غیرطبیعی باشد؛ در یک محیط طبیعی و دست نخورده قرار دارد. طبیعت جاندار است و انسان برای رسیدن به خواسته‌های خود باید در آن تغییراتی ایجاد کند. از تغییراتی که انسان - به عنوان یک هستی اجتماعی - بر طبیعت اعمال می‌کند، فضای اجتماعی تولید می‌شود. این فضا در واقع دوباره همان شرایط پیشینی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حاکم را باز تولید می‌کند. لوفور به این ترتیب فضای اجتماعی را واجد ویژگی‌های زیر می‌داند:

۱) فضای اجتماعی، فضای تولید شده را در برمی‌گیرد؛

۲) فضای اجتماعی روابطی را که میان سوژه‌های اجتماعی وجود دارد، در بر می‌گیرد.

مقوله انسان به عنوان یک سوژه تنها در رابطه با سایر سوژه‌ها نیست. از نظر لوفور سوژه اجتماعی دوران مدرن دچار بحران شده است. به این ترتیب فضای اجتماعی نیز این سوژه را به عنوان کنش‌گر اقتصادی و مفعول و فاعل سیاسی و ایزه تحت تسلط قدرت، مورد تأثیر قرار می‌دهد. در نتیجه لوفور با در نظر گرفتن هستی اجتماعی - فضایی انسان، یک هستی‌شناسی جغرافیایی فضایی از انسان ارائه می‌دهد.

۱) مسأله روابط درون فضا (اعم از روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی) شامل همبودگی و همزمانی است. به این معنا که این روابط دارای نظم نسبی یا بی‌نظمی نسبی است. در چنین سازمانی به سبب روابط فضای اجتماعی و روابط درون آن تبدیل به مسأله می‌شوند.

۲) دقیقه دیالکتیکی درون فضا به این معناست که روابط به نفی یکدیگر می‌پردازند. به طور کلی نفی در دیالکتیک لوفور از مفهوم نفی در دیالکتیک هگلی گرفته شده است و نفی نقطه آغاز دیالکتیک است.

۳) دیالکتیک فضا در نزد لوفور نقطه‌ای است که نیروها درون آن به نفی یکدیگر می‌پردازند تا روال‌های فضایی را از آن خود کنند.

۴) به عنوان نتیجه می‌توان گفت که فضای اجتماعی برون داد توالی زنجیره و مجموعه‌ای از عملیات است و نمی‌توان فضا را به درجه یک شی ساده تنزل داد.

۱-۹-۲- مفهوم تر بالکتیک فضا

لوفور پیش از هر چیز یک فیلسوف مارکسیست است. دغدغه اساسی وی حل چرایی باقی ماندن نظام سرمایه‌داری به شکل کنونی آن است. لوفور با تحلیل‌های متنوع خود به دنبال نشان دادن اهمیت کارکرد فضا، در باقی ماندن نظام سرمایه‌داری و همچنین اهمیت فضا در مبارزات طبقاتی است، از همین رو وی به تولید فضا بسیار اهمیت می‌دهد. لوفور فضا را برای خود همچون بت نمی‌کند. اما، اهمیت آن را نیز فراموش نمی‌کند. وی می‌داند که فضا یک انتزاع انضمامی است که در آن روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی سرمایه‌دارانه در بین توده‌ها پخش می‌شود. او می‌داند که همین فضاست که شکل متبلور شده روابط اجتماعی و طبقاتی است و تحلیل آن به خوبی به سمت روابط تولید رهنمون می‌شود. لوفور طی مطالعات گسترده خود، با نظمی خاص از مفاهیم انتزاعی آغاز و سرانجام به تجربه زیسته در فضا می‌رسد و تأثیرات دولت و همچنین علل توجه سرمایه‌داری به فضا در سطح ملی و فراملی را برمی‌شمارد. باید توجه داشت که آنچه پیش از این، در بخش‌های قبلی این فصل، از مفاهیم مرتبط با فضا گفته شد واجد نوعی ارتباط با مفهوم سازی لوفور از فضا است. اما، پیش از هرگونه بحث باید علت روی آوردن لوفور به فضا را بررسی نمود.

لوفور در رابطه با فضا و زمان، موضعی ضدکانتی اتخاذ کرد. به این معنا که فضا و زمان دیگر مقولات تجربه نیستند. بلکه، به خودی خود می‌توانند تجربه شوند و به طور مستقیم به شرایط تاریخی موجود مرتبط هستند. لوفور شیوه تولید را به طور مستقیم با

شرایط تاریخی، مرتبط می‌داند. یعنی، آن گونه که فضا تحت شرایط تاریخی تولید، تولید و بازتولید می‌شود؛ وی برای این مقصود دو رویکرد اساسی را اتخاذ می‌کند:

۱) لوفور فضا را در کنار زمان در ملاحظات نظریه اجتماعی قرار داد. او برای اینکار تهمی بودگی ظرف‌های تجربی کانتی (فضا و زمان به عنوان مقولات پیشینی صرف کانتی) را تصحیح می‌کند. او با طرح این موضوع که مفهوم فضا به عنوان مقوله‌ای که نه تنها استعلایی صرف نیست؛ بلکه، مقوله ایست که در جهان انضمامی واجد تطورات خاص خود است، و با سوژه اجتماعی رابطه مستقیم دارد، به تصحیح مفهوم کانتی فضا به عنوان یک ظرف پیشینی پرداخت.

۲) لوفور با تحلیل فضا به دنبال یک رویکرد انتقادی جدید از جهان مدرن بود. این مهم از طریق تحلیل چگونگی تولید فضا و تجربه آن نایل می‌شوند. به این ترتیب می‌توان دو شکل کلی برای تولید فضا قایل شد، یکی به عنوان ریختار اجتماعی (شیوه تولید) و دیگری به عنوان ساخت ذهنی (ادراک کلی).

در رویکرد لوفور به فضا، گردش (کالا، سرمایه، اندیشه، و...) در فضا و زمان ادامه می‌یابد. فضا به لحاظ اقتصادی در فراهم کردن، ورود محصول به بازار یک شرط محسوب می‌شود. همین امر سبب می‌شود که خود فضا نیز بازتولید شود. این امر در مفهوم هگلی آن یک دقیقه برای فضا محسوب می‌شود. فضا به عنوان یک شأن در گردش تا جایی که بسط بازار و مبادله پذیری محصول به آن وابسته است، اهمیت دارد. لوفور درباره رویکرد مارکس به فضا معتقد بود که فضا خودش را به مارکس فقط به عنوان جمع مکان‌های تولید، که جایگاه یا قلمرو مراحل مختلف تولید بودند، عرضه کرده بود. با اینکه فضا در کاپیتال تحلیل نشده بود؛ اما، مفاهیم معینی نظیر ارزش مبادله و ارزش مصرف، امروزه در فضا اعمال می‌شوند، به این معنا که اقتصاد سیاسی، مبدل به اقتصاد سیاسی فضا شده است. لوفور فضای هندسی را به عنوان انتزاع کننده، توصیف می‌کند و آن را به زمان ساعتی در انتزاع خود از امر انضمامی تشبیه می‌کند لوفور در بررسی‌هایی درباره دکارت، بیان می‌کند، که وی با استفاده از سیستم مختصات مستطیلی (طول و عرض) بر روی ریاضیاتی کردن طبیعت کار می‌کند. دوئالیته دکارت که پیش از این به آن اشاره شد (تعیین جوهر جداگانه برای امر مادی و امر روحانی) در واقع به این معنا است که تعیین بینادی هستی‌شناسانه از جوهر یا هستی ماده در سه بعد بسط یافته است. دکارت با این عمل خود هندسه، فیزیک و حتی فیزیولوژی را به ساز و کاری هندسی و محاسبه‌پذیر و کمی و عددی تقلیل می‌دهد. در نظر لوفور فضا دارای ابعاد است. اما، آن ابعاد چپ، راست، بالا و پایین هستند. این بالا و پایین می‌تواند هم نسبت مہتری و کہتری داشته باشند و هم از لحاظ ارتفاعی باشند. به این معنا که شاخص ارتفاع در عناصر مصنوع درون فضا، خود نشان‌دهنده برتری آن عنصر نسبت به سایر آن عناصر است. به عبارتی برتری یک عنصر درون فضا ناشی از ایدئولوژی است. در نتیجه تحلیل فضاها خود به خود ختم به تحلیل ایدئولوژی و گشودن پیچیدگی و رموز آن می‌شود. از نظر لوفور ریتم بدن‌ها و حرکت آن در این ابعاد رخ می‌دهد. در دریافت حسی ما از فضاست که فضا جسیم، مادی و فیزیکی می‌شود. در واقع همین امر، نقطه عزیمت بدن و بودگاه مقاومت درون گفتمان قدرت در فضاست. از نظر لوفور فضای انتزاعی ناتمند، جنبه دیگر، از خودبیگانگی است. فضا در این وضع بودگاه تکنوکرات‌هاست؛ که از آن برای بهره‌های آینده خود، استفاده می‌کنند. تکنوکرات‌ها - که لوفور اندیشه آن‌ها را حاکم بر عملکرد آن‌ها در شهرسازی و برنامه‌ریزی شهری می‌داند - به دنبال هندسی کردن فضا هستند؛ تا بتوانند آن را روی محور مختصات نمایش دهند و آرایش آن را در جهت اهداف خود تعیین کنند. کل این فرآیند مستلزم انتزاعی کردن فضاست، و از نظر لوفور این روال، به از خود بیگانگی نسبت به فضا ختم می‌شود (جوان و همکاران، ۱۳۹۲: ۸)

۱-۹-۳- اقسام سه گانه فضای لوفور

لوفور در کتاب «تولید فضا» رویکردی مارکسیستی برای درک روابط میان جامعه و فضا با مشخص و طراحی کرد او به ویژه یک تثلیث ادراکی را برای مشخص کردن راه‌ها و فرآیندهای مختلفی که از طریق آن‌ها فضا پیوسته تولید می‌شود، توسعه داد. فضای پنداری، فضای ادراکی و فضای زیستی. لوفور میان فضاوندی هر یک فرق قایل شد و بر روی رویه‌های فضایی، نمایش فضا و فضاها نمایشی به شیوه زیر تأکید می‌کرد:

۱) رویه فضایی^۲ که تولید و مکان‌های خاص و خصیصه مجموعه‌های فضایی هر یک از صورت بندی‌های اجتماعی را شامل می‌شود. رویه فضایی متضمن تداوم و درجاتی از پیوستگی است. این پیوستگی برحسب فضایی اجتماعی و ارتباط هر عضو یک جامعه مفروض با فضا، بر یک سطح تضمین شده از صلاحیت و شایستگی و یک سطح خاص از اجرا دلالت ضمنی دارد. مقرر، حوزه‌ها و محیط‌هایی که از طریق آن‌ها زندگی اجتماعی تولید^۳ و بازتولید^۱ می‌شود (بلانت و ویلس، ۱۳۸۵: ۱۴۴).

1. Incorporeal
2. Spatial Practice

۳. تولید، Production نتیجه و برآمد فعالیت اقتصادی انسان در زمینه‌های تولید کالا، خدمات برای گذران نیازهای مردم است، تولید، کار با ارزش تلقی می‌شود و درآمد کشورها بر پایه تولید محاسبه می‌شود.

۲) بازنمایی فضا^۲ که به روابط تولید و به «نظامی» که آن روابط را تحمیل کرده است و از این رو به دانش، علائم، رمزها (کدها) و روابط ظاهری^۳ گره خورده است. (فضای دانشمندان، برنامه ریزان، شهرشناسان، زیرمجموعه فن سالار و مهندسان اجتماعی). راهی که در آن قدرت، دانش و فضاوندی قدرتمند، در فضا نقش می بندد (همان، ۱۴۵).

۳) فضاهای نمایشی یا فضاهای نمایش، تجسم ترکیبی از نمادها، گاهی اوقات رمزی شده، گاهی اوقات هیچ، مرتبط با زندگی اجتماعی مخفی و یا زیرزمینی و همچنین با هنر (که عاقبت ممکن است کمتر به صورت رمز (کد) فضا، بلکه بیشتر به صورت رمز (کد) فضای نمایشی درآید).

الف) کنش‌های فضایی^۴: کنش‌های فضایی به جریان‌های فیزیکی و مادی (افراد، گروه‌ها یا کالاها)، چرخه‌ها، جابه‌جایی‌ها و روابط متقابل برمی‌گردد که در - و - از طریق فضا رخ می‌دهد، و به شیوه‌ای ساخت می‌یابد تا این اطمینان فراهم گردد که زندگی اجتماعی همچنان تولید و باز تولید می‌شود. این بدان معناست که مکان‌های ویژه و ترکیب‌ها یا صورت بندی‌های فضایی یک امر ضروری و مناسب سازمان‌دهی یا ساختار بندی روابط اجتماعی است (ژیلینیتس، ۱۳۹۴: ۸۸). کنش فضایی عبارت است از تجربه‌ی گردش کالاها، مردم، پول، نیروی کار، اطلاعات و... که مالکیت، کاربری زمین و تخصیص زمین را در درون سلسله مراتبی از تقسیمات اجرایی و سازمانی فضا، همراه با عنصری ذاتی از کنترل اجتماعی (پلیسی کردن و مراقبت) پیوند می‌زند. «کنش‌های فضایی، زندگی روزمره و یک واقعیت شهری گسترده‌تر را می‌سازد و با انجام چنین کاری، پیوستگی اجتماعی، تداوم و قابلیت فضایی خاصی را تضمین می‌کند». بنابراین، جهت وضوح مفهومی در بحث‌های بعدی عناصر «ضروری» مورد نظر لوفور، شاید بهتر باشد که به این عامل / تجربه از فضا به مثابه «تولید» بنگریم (همان، ۸۹).

ب) بازنمایی‌های فضا^۵: بازنمایی‌های فضا، همان فضای مسلط و حاکم بر جامعه است که «با روابط تولید و به «نظمی» که آن روابط تحمیل می‌کنند و از این رو به دانش، نشانه‌ها و رمزگان‌ها و روابط «روبه‌رو» پیوند خورده است. این همچنین ممکن است به مثابه گفتمان‌های در باب فضا، رژیم‌های تحلیل و آن‌هایی نگریسته شود که شیلدز آن را به عنوان «منطق و فرم‌های دانش، محتوای ایدئولوژیکی رمزگان‌ها، نظریه‌ها و نمایش مفهومی از فضا تعریف می‌کند که با روابط تولید در پیوند قرار دارد». برای لوفور بازنمایی‌های فضا. «فضای مفهوم‌پردازی شده، فضای دانشمندان، برنامه‌ریزان، شهرشناسان، تکنوکرات‌ها و مهندسان اجتماعی و نوع خاصی از هنرمندان با یک پایه علمی - و همه آن کسانی است که به شناسایی و معرفی آنچه زنده است و آنچه تصور و درک می‌شود می‌پردازند... این فضای مسلط هر جامعه‌ای (یا شیوه‌ی تولید) است.

ج) فضاهای بازنمایی؟ «فضاهای بازنمایی» را می‌توان به مثابه گفتمان‌هایی بر روی فضا توصیف نمود که شامل؛ «نوآوری-های ذهنی و خیالی (رمزگان‌ها، نشانه‌ها، «گفتمان‌های فضایی»، طرح‌های آرمان شهری، چشم‌اندازهای خیالی و حتی ساختمان-های مادی از قبیل فضاهای نمادین، محیط‌های ساخته شده‌ی خاص، نقاشی‌ها، موزه‌ها، و نظایر آن) هستند که معناها یا امکان-های جدیدی را برای کنش‌های فضایی به تصور درمی‌آورند». فضای بازنمایی، آن گونه که نیکلسون^۶ (۱۹۹۱) آن را ترجمه می‌کند؛ فضای زیستی^۷ بافصل، ای فضای زندگی روزمره است که در تقابل با سلطه فضای ادراکی، نظم یافته و تنظیم شده قدرت هژمونیک قرار دارد. بنابراین، می‌توان گفت فضاهای بازنمایی، اگرچه همراه با برخی استثنائات، تمایل به سیستم‌های کم و بیش منسجم از نمادها و نشانه‌های غیرکلامی دارد». از این رو، فضاهای بازنمایی، فضاهای زندگی روزمره هستند؛ جایی که مجموعه پیچیده‌ای از عوامل دوگانه و کنش‌های متقابل ذهنی و اجتماعی وجود دارد. به عنوان مثال، جذب/ دفع، خواستن/ انکار، ترس/ میل، آشنایی/ ناآشنایی، باز/ بسته، عمومی/ خصوصی از جمله چنین مواردی هستند (ژیلینیتس، ۱۳۹۴: ۹۰).

۱-۱۰- عدالت اجتماعی و فضا

عدالت همیشه از مهم‌ترین دغدغه‌ها و از والاترین آرمان‌های انسان بوده است و به لحاظ نظری از مباحث مهم علوم اجتماعی و اقتصادی محسوب می‌شود (لشکری، ۱۳۸۸: ۳۲). در جغرافیای انسانی و جغرافیای شهری، نقش اول به عدالت اجتماعی و رفاه اجتماعی داده شد و جغرافیای انسانی، تنها در راه بهبود بخشیدن به محیط زندگی انسان و تأمین رفاه اجتماعی او اعتبار علمی یافت (وارثی و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۴۲). از طرفی، بخش مهمی از علم بدیع توسعه پایدار بر اهمیت برابری اجتماعی یا عدالت اجتماعی تأکید دارد. به اعتقاد آگیی من و ایوانز (۱۹۹۴)، در واقع، تمامی تعابیر پایداری بر اصل برابری دلالت دارند (Burton, 2001: 1): از

۱. بازتولید ReProduction به مفهوم نگهداری و آماده سازی است، مانند شست و شو و آشپزی، پروراندن کودک که گرچه این فعالیت‌ها بایسته زندگی اند. اما ارزش آن‌ها نسبت به تولید کمتر است.

2. Representation of Space

3. Frontal

4. Spatial Practices (این عنصر معادل فضای مادی است (م))

5. Representations of space (این عنصر معادل فضای ادراکی است (م))

6. Spaces of repres (این عنصر معادل فضای زیستی است (م))

7. Nicholson

8. Lived Spaces

طرفی دیگر، موضوع «عدالت اجتماعی» یکی از مباحث بسیار مهم در مکتب انسان ساز اسلام می‌باشد، به گونه‌ای که خداوند متعال، هدف از بعثت انبیاء را اقامه قسط و عدل توسط مردم بیان می‌نماید (مرصومی، ۱۳۸۶: ۱۰۷). مفهوم عدالت اجتماعی در اصل، آنقدر فراگیر نیست که بتوان در قالب آن در مورد رفاه یک اجتماع داوری کرد. عدالت را به طور اساسی می‌توان به عنوان اصلی در نظر گرفت که برای حل و فصل دعاوی متضاد به وجود آمده است. عدالت اجتماعی نیز در واقع کاربرد این اصول خاص است (هاروی، ۱۳۷۹: ۴۲). در جهت رسیدن تمامی ساکنان شهرها به نیازهایشان به صورت یکسان، مبحث عدالت اجتماعی در فضای شهری به وجود می‌آید که بی توجهی به آن، تبعات بسیار ناگواری، همچون حاشیه‌نشینی و تراکم بیش از حد یک منطقه، توسعه یک جانبه شهرها، خالی از سکنه شدن برخی از محدوده‌های شهری، بورس بازی زمین و... را در پی خواهد داشت (کلاتری و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۴۴). توجه به عدالت اجتماعی تا اندازه‌ای در شهرها حائز اهمیت است که در هر یک از شاخص‌های تعیین کننده شهرهای سالم، بستر مطالعات و نقش کلیدی را ایفا می‌کند (شیخی، ۱۳۸۰: ۲۶). نابرابری و قشربندی اجتماعی در همه جوامع انسانی وجود دارد؛ اما شدت و ضعف آن در جوامع مختلف، به کم و کیف توسعه یافتگی جوامع وابسته است (چلی، ۱۳۷۵: ۷۶). نابرابری، یکی از جنبه‌های عمومی و همیشگی جوامع انسانی است؛ زیرا ساختار فضایی یک شهر، متشکل از اجزا و عناصری است که با یکدیگر در کنش متقابل هستند و ناپایداری هر کدام از این اجزا بر کل ساختار تأثیر خواهد گذاشت (ساوج و وارد، ۱۳۸۰: ۹). بنابراین سازمان فضایی متعادل در شهرها، نوعی از پایداری شهری است و این پایداری، زمانی محقق خواهد شد که هماهنگی و سازگاری منطقی بین پراکنش جمعیت و توزیع خدمات در شهرها به وجود آید. توزیع خدمات در شهرها که نتیجه بارز جدایی‌گزینی بوم‌شناختی است بر توزیع فضایی جمعیت در مناطق و نواحی شهری تأثیرگذار بوده است (خوارزمی، ۱۳۸۷: ۲). در قرآن کریم به کرات از واژه عدالت استفاده شده است که نشان دهنده میزان اهمیتی است که خداوند برای امر عدالت به عنوان زیربنای تعالی جامعه و تضمین کننده سعادت انسان قائل شده است (شریفی، ۱۳۸۵: ۱۱). به این ترتیب نظم نمادین فضاهای شهری، شیوه‌های اندیشه و عمل را که الگوهای موجود زندگی اجتماعی هستند بر ما تحمیل می‌کنند. مطالعه‌ی سلسله مراتب فضاوندی‌های در فرم شهری کمک می‌کند تا بدانیم چگونه فردباوری، مناسبات طبقاتی، تعهدات همبودی و خانوادگی و اقدامات دولت در می‌آمیزند. شهری شدن سرمایه به واسطه‌ی قدرت‌ش در خلق فضا، معنای ضمنی پیدا می‌کند و آگاهی شهری شده را به دنبال خود می‌کشد. شماری از نیروهای مزاحم در برابر این نظام سرکوبگر در باز تولید وضع موجود صف آرایی می‌کنند. در گام نخست، انباشت سرمایه مستلزم بازساخت‌دهی دائم فضاهای شهری برای تناظر با الزامات رشد در تولید و مصرف، گسترش و دگرگونی بازارهای کار، زیرساخت‌های فیزیکی، اجتماعی و تحمیل اشکال نوین فناوری است (هاروی، ۱۳۹۲: ۱۳۲).

۱۱-۱- بی عدالتی و فقر شهری

بی‌عدالتی نوعاً شهری است. فردریک انگلس^۱ تضاد بین ثروت و فقر در دهه‌ی ۱۸۵۰ را زمانی که او از شهرهای صنعتی انگلستان دیدن کرد را خاطرنشان می‌سازد و نویسندگان رمان‌های قرن نوزدهم مانند: چارلز دیکنز^۲ نیز در کتاب‌های دوره‌ی ویکتوریایی‌شان^۳ مشاهدات مشابهی را بیان می‌نمایند. نخستین پژوهشگران مکتب شیکاگو مانند هاروی زوربا^۴ در دهه‌ی ۱۹۲۰ از این تمایزات با عنوان «ساحل طلایی و زاغه نشینی»^۵ یاد می‌کند (مدخل توسعه نامتوازن بحث انگلس و سایر آثار قبلی را بنگرید). در حقیقت، بی‌عدالتی در تفاوت‌های فضایی رفاه خلاصه می‌شود. ساکنان فقیر زاغه‌ها ممکن است با اوضاع موجود سرکنند، اما ممکن است در اکثر شهرها به مکان‌هایی بروند که ثروتمندترها زندگی می‌کنند و آن‌گاه این تضاد فوراً زنده می‌شود. فقر از نظر تشخیص، همانقدر که یک پدیده‌ی روستایی است یک پدیده‌ی شهر نیز هست (دینر و باد، ۱۳۹۳: ۹۱). فقر را می‌توان از زوایای مختلفی مورد بحث و بررسی قرار داد. به نظر دکتر عماد افروغ مطالعاتی که تا کنون در مورد فقر صورت گرفته است، بیشتر از زاویه نگرش اقتصادی بوده و معمولاً فرآیند یکنواختی را دنبال کرده است. از تعریف اقتصادی فقر شروع و شاخص‌هایی برای اندازه‌گیری فقر مطلق و فقر نسبی ارائه کرده است، خط فقر را در یک مقطع خاص تعیین و در نهایت تجزیه و تحلیل‌های بعدی اقتصادی صورت گرفته است. به ندرت می‌توان به یک تحلیل اجتماعی در زمینه ظهور و آثار فقر برخورد کرد. البته این بدان معنا نیست که بدون توجه به تعاریف و شاخص‌های اقتصادی در زمینه فقر، صرفاً با ملاک‌های ذهنی و نظری به تحلیل جامعه‌شناسی فقر بپردازیم، بلکه باید در زمینه فقر حداقل این دو زاویه نگرش (اقتصادی و اجتماعی) با همکاری و وام‌گیری از یکدیگر تحلیل جامع‌تری ارائه نمایند. برای نمونه، از زاویه نگرش اقتصادی ریشه فقر به عنوان یک پدیده اقتصادی در سطح کلان را بایستی در وضعیت دو متغیر سطح تولید سرانه ملی و میزان نابرابری در توزیع درآمد جستجو کرد. اما همان‌گونه که مشهود است جای تجزیه و تحلیل اجتماعی این دو متغیر کاملاً باز است. چون هنوز یک سؤال باقی است: چه عواملی اعم از اقتصادی و غیراقتصادی در

1. Friedrich Engels
2. Charls Dickens
3. Victorian era
4. Harrey Zorbaugh
5. The Gold Coast and Slum

کاهش یا افزایش این دو متغیر سهم‌اند؟ ممکن است نگرش اقتصادی عوامل اقتصادی را ردیف کند اما هنوز سؤال عوامل غیراقتصادی به قوت خود باقی است که باید به نوبه خود به آن‌ها پرداخت به هر حال زاویه نگرش مطالب ذیل به فقر عمدتاً یک زاویه نگرش اجتماعی با روش‌ها و تأکیدات خاص خود می‌باشد (افروغ، ۱۳۷۶: ۲۳۰). برخی از دانشمندان فقر را در کنار محرومیت می‌آورند. تانزند متخصص اقتصاد جهان سوم معتقد است فقر و گرسنگی رهیافتی تحلیلی به سوی محرومیت به عنوان هسته اصلی تعریف فقر در پیش می‌گیرد (زاهدی مازندرانی و زاهدی عقبری، ۱۳۷۵: ۱۵). آمارتیا سن در مطالعات خود اشاره دارد که تمام تعاریف صورت گرفته در خصوص فقر به نوعی به محرومیت اشاره دارند. محرومیت خود یک مفهوم نسبی است که ممکن است در مکان‌ها و زمان‌های مختلف، متفاوت باشد (Sen, 1979: 21). براساس نظریات گیدنز فقر در نتیجه داشتن و نداشتن وسایل تولید است. معتقد است سرمایه‌داران قدرت بیشتری نسبت به کارگران دارند زیرا دارای حق مالکیت بر ابزار تولید را دارند در حالی که کارگران حق فروش نیروی کار خود را دارند (گیدنز، ۱۳۷۳: ۲۴۰). فرانک پارکین همانند وبر و گیدنز معتقد است مالکیت دارایی وسایل تولید شالوده اصلی ساخت طبقاتی را تشکیل می‌دهد. برخی دیگر از جامعه‌شناسان بر این باورند که فقر پدیده‌ای است اجتماعی و بسیاری از آسیب‌های اجتماعی به این پدیده برمی‌گردد و بسیاری دیگر از دانشمندان علوم اجتماعی و روان‌شناسی معتقدند که برای رفع یا کنترل بسیاری از معضلات اجتماعی لازم است که در درجه اول پدیده فقر را در یک جامعه کنترل و سپس به درمان مشکلات اجتماعی پرداخته شود. تانسند معتقد است: افراد، خانواده‌ها و گروه‌های جمعیتی را زمانی می‌توان فقیر به حساب آورد که با فقدان منابع برای کسب انواع رژیم‌های غذایی، مشارکت در فعالیت‌ها و شرایط و امکانات معمول زندگی، مواجه هستند (Townsend, 1985: 31). مارکس معتقد است: فقر نوعی استراتژی برای تأمین رفاه سرمایه‌داری است. ارنست انگل اقتصاددان آلمانی فقر را ناشی از نابرابری‌های ثروت و امکانات می‌داند: معتقد است با افزایش درآمد، سهم مخارج خوراکی مصرف‌کنندگان در بودجه کاهش می‌یابد. نظریه معروف او که به نام قانون انگل معروف است، بر این منطق استوار است که کثرت درآمدی تقاضای کالاهای خوراکی در بودجه خانوار به نسبت پایین است و بدین خاطر، با افزایش درآمد، مصرف کالاهای خوراکی به نسبت کم‌تری افزایش می‌یابد. نتیجه آن که هرچه درآمد خانوار افزایش نشان دهد، سهم مصرف کالاهای خوراکی در بودجه پایین می‌آید این بدان معناست که مصرف مواد غذایی هم پای درآمد افزایش نمی‌یابد. جغرافی‌دانان معتقدند هرچند نابرابری‌های جامعه ریشه در نابرابری توزیع سرمایه‌های مادی و اجتماعی دارد، اما نباید از نقش عوامل طبیعی در تشدید فقر و محرومیت‌ها چشم‌پوشی کرد که این عوامل بالقوه می‌توانند در تشدید فقر مؤثر باشند. عواملی مانند خشکسالی، گسترش کویرها، کمبود آب، خاک نامساعد و... همه این‌ها در شدت فقر مؤثر هستند. پس فقر یک پدیده چند بعدی است که با توجه به شرایط طبیعی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و موقعیت زمانی و مکانی هر کشور شامل ناکامی در رضایت‌مندی بر مبنای نیاز و کمبود دستیابی به منابع، تحصیلات، مهارت، سلامتی، تغذیه، پناهگاه و امکانات بهداشتی است که آسیب‌پذیری اجتماعی، خشونت و کمبود آزادی را در پی دارد (بهرامی، ۱۳۹۶: ۴). در میان جامعه‌شناسان سه مفهوم و تبیین از فقر وجود دارد. یک دسته معروف به چشم‌انداز فرهنگی، دسته دوم معروف به چشم‌انداز موقعیتی و دسته سوم که از سوی واکسمن^۱ ارائه شده است معروف به چشم‌انداز ربطی است (افروغ، ۱۳۷۶: ۲۳۰).

۲- جمع بندی و نتیجه گیری

با توجه به بررسی‌های به عمل آمده مشخص گردید که فضا مجموعه‌ای است از روابط میان اشیاء و آن‌گونه که ارسطو بیان داشته است - حتماً نمی‌بایست که از همه سمت محصور و همواره نهایی داشته باشد. از طرفی با ظهور دوره رنسانس، فضای سه بعدی به عنوان تابعی از پرسپکتیو خطی معرفی گردید که باعث تقویت برخی از مفاهیم فضایی قرون وسطی و حذف برخی دیگر شد. همچنین یکی از میراث‌های فلسفی و معروف دکارت که در شکل‌گیری علم فضا و یا جغرافیایابی و بعضی از مکاتب شهری تأثیر مهمی داشته است، دوآلیسم جوهری اوست. ولی از دید کانت، فضا و زمان، نه آن‌گونه که مطلق‌گرایان معتقدند وجودی جوهری دارند و نه آن‌گونه که ارسطو بدان باور داشت، وجودی بالعرض. فضا، معرفتی پیشینی است، مقوله‌ای ذهنی است که شناخت را امکان‌پذیر می‌سازد. فضا و زمان ابزاری برای دسته‌بندی پدیده‌هاست و کاملاً از قلمرو تجربه جداست. از همین روست که باید گفت فضای جغرافیایی به خلاف تلقی جغرافیای جبرگرا، کارمایه «محیط» نیست. پس در نتیجه برای آن نهایی وجود دارد و می‌توان گفت فضا مجموعه‌ای است از روابط میان اشیاء است. در این میان چیزی که مهم است توجه به مساله شهر است و باید گفت شهر، فرم فضایی مدرنیته است که از طریق آن زندگی مدرن تجربه می‌شود و تشخیص می‌یابد. پروژه هنری لوفور در زمینه‌ی «تولید فضا» که در نوع خود بی‌نظیر است، نتیجه یک فرایند طولانی بوده که در آن، تحلیل وی از جنبه‌های مختلف مدرنیته، منجر به اولویت دادن مجدد به فضا به عنوان یک اصل بنیادی در درک سرمایه‌داری می‌شود. تحلیل لوفور از فضا در زمینه کاری اش بر روی طبیعت، شهر، شهری و زندگی روزمره است. در واقع هدف نهایی لوفور این بود تا نشان دهد فضا اساساً یک امر سیاسی است. برای لوفور این نکته که «فضا و زمان به طور اجتناب‌ناپذیری در پیوند با فرایندهای تحت شیوه‌های تولید قرار دارد»، مهم است. تحلیل لوفور از تولید فضا بر روی اثر متقابل میان تجربه‌ی روزمرگی و کنش‌های متقابل در درون شیوه‌های

تاریخی تولید، خصوصاً سرمایه‌داری، همراه با توسعه‌ی فناوری‌ها و مفاهیم فضا (کنش‌های فضایی و بازنمایی‌های فضا) متمرکز می‌شود. لوفور معتقد است که هر نوع بازنمایی اگر به بازتولید روابط تولید، خواه مستقیم و خواه غیرمستقیم مرتبط باشد، امری ایدئولوژیکی است؛ بنابراین، ایدئولوژی از کنش جدایی‌ناپذیر است. لوفور برنامه‌ریزی را به مثابه‌ی بخشی از عمل سلطه‌گرانه‌ی قدرت و سیاست در، و، بر فضا توصیف می‌کند. در نهایت باید اینگونه بیان نمود که نابرابری و قشربندی اجتماعی در همه جوامع انسانی وجود دارد؛ اما شدت و ضعف آن در جوامع مختلف، به کم و کیف توسعه یافتگی جوامع وابسته است. نابرابری، یکی از جنبه‌های عمومی و همیشگی جوامع انسانی است؛ زیرا ساختار فضایی یک شهر، متشکل از اجزا و عناصری است که با یکدیگر در کنش متقابل هستند و ناپایداری هر کدام از این اجزا بر کل ساختار تأثیر خواهد گذاشت. بنابراین سازمان فضایی متعادل در شهرها، نوعی از پایداری شهری است و این پایداری، زمانی محقق خواهد شد که هماهنگی و سازگاری منطقی بین پراکنش جمعیت و توزیع خدمات در شهرها به وجود آید. لذا در می‌یابیم تا زمانیکه مفهوم فضا به درستی تبیین و تحلیل نشود نمی‌توان به درستی به عدالت فضایی و توسعه پایدار در سطح جوامع انسانی دست یافت.

منابع

۱. افروغ، عماد (۱۳۷۴)، «فلسفی اندیشی فضایی»، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۳۹، زمستان
۲. افروغ، عماد (۱۳۷۶)، «فضا و نابرابری اجتماعی: مطالعه جدایی‌گزینی فضایی و تمرکز فقر در محله‌های مسکونی تهران»، رساله دکتری رشته جامعه‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس.
۳. افصحنی، فخری اعظم (۱۳۹۲)، «شرح جامع تحلیل فضاهای معماری و شهری»، انتشارات ارشد. چاپ اول.
۴. برلین، اشعیا و رول، اوتو و بلوم، لئون (۱۳۸۹)، «چنین گفت کارل مارکس»، ترجمه: ذبیح الله منصوری، انتشارات: نوبهار، چاپ: اول.
۵. بلانت، آلیسون و ویلس، جین (۱۳۸۵)، «دگراندیشی در فلسفه جغرافیا»، (ترجمه دکتر حسین حاتمی‌نژاد)، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
۶. بهرامی، رحمت (۱۳۹۶)، «تحلیلی بر فقر شهری در استان کردستان»، مهندسی جغرافیایی سرزمین، دوره اول، شماره ۲.
۷. پوراحمد، احمد (۱۳۸۹)، «قلمرو و فلسفه جغرافیا»، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
۸. جوان، جعفر، دلیل، سعید و سلطانی مقدم، محمد (۱۳۹۲)، «دیالکتیک فضا از منظر لوفور»، مطالعات جغرافیایی مناطق خشک، سال سوم، شماره ۱۲.
۹. چلبی، مسعود (۱۳۷۵)، «جامعه‌شناسی نظم (تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی)»، تهران: انتشارات نی.
۱۰. حاتمی نژاد، حسین و شورچه، محمد (۱۳۹۳)، «شهر و نظریه انتقادی (با تأکید بر آراء و آثار دیوید هاروی)»، انتشارات پرهام نقش، چاپ اول.
۱۱. حاتمی نژاد، حسین، زرغام فرد، مسلم، خادمی، امیرحسین، میرسیدی، سیدمحمد (۱۳۹۴)، «سیاست‌های فضایی در برنامه‌ریزی شهری»، انتشارات پاپلی، چاپ اول.
۱۲. حبیبی، سیدمحسن (۱۳۸۰)، «مسیر پیاده گردشگری»، مجله هنرهای زیبا، شماره ۹.
۱۳. حبیبی، سیدمحسن (۱۳۸۳)، «فضاهای شهری و معلولین»، انتشارات مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، چاپ اول.
۱۴. حبیبی، سیدمحسن (۱۳۸۷)، «از شار تا شهر (تحلیلی تاریخی از مفهوم شهر و سیمای کالبدی آن، تفکر و تأثر)»، تهران: دانشگاه تهران، چاپ هشتم.
۱۵. خراسانی، شریف‌الدین (۱۳۷۰)، «نخستین فیلسوفان یونان»، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم.
۱۶. خوارزمی، شهیندخت (۱۳۸۷)، «کیفیت زندگی و الزامات عصر دیجیتال در ایران»، پایگاه اطلاع‌رسانی علوم ارتباطات در ایران، دوره ششم، شماره ۳.
۱۷. دینر، ام. گات و باد، لسللی (۱۳۹۳)، «مفاهیم کلیدی در مطالعات شهری»، (ترجمه دکترحسین حاتمی نژاد و عبدالمطلب برات نیا)، انتشارات کتابدار توس، چاپ اول.
۱۸. رلف ای. سی، ادوارد (۱۳۹۰)، «مکان و حس لامکانی»، ترجمه: جلال تبریزی، انتشارات: مترجم، چاپ اول، تابستان.
۱۹. رلف، سی، ادوارد (۱۳۹۰)، «مکان و بی‌مکانی»، (ترجمه محمدرضا نقصان محمدی، کاظم مندگاری، زهیر متکی)، انتشارات آرمان-شهر، چاپ اول.
۲۰. زارع‌زاده شهرسی، سعید (۱۳۹۲)، «طراحی مرکز محله در بافت فرسوده با تأکید بر الگوهای رفتاری ساکنان؛ مورد مطالعه: مرکز محله نبادان شهر ابرکوه»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه یزد، دانشکده معماری و شهرسازی.
۲۱. زاهدی مازندرانی، محمدجواد و زاهدی عقبری، ابراهیم (۱۳۷۵)، «روستاییان فقیر و آسیب‌پذیر، اقتصاد کشاورزی و توسعه»، ویژه نامه فقر و آسیب‌پذیری روستایی.
۲۲. ژیلینتس، آندژی (۱۳۹۴)، «فضا و نظریه اجتماعی ویراست - دوم»، (ترجمه محمود شورچه)، انتشارات پرهام نقش، چاپ اول.
۲۳. ساوج، مایک و وارد، آلن (۱۳۸۰)، «جامعه‌شناسی شهری»، (ترجمه ابوالقاسم پوررضا)، تهران: انتشارات سمت.

۲۴. سپهوند، حاجعلی (۱۳۹۳)، «پسا - استعمار یا پسا-مدرن همراه با نقد آخرین بازمانده موهیکن اثر کوپر»، انتشارات نارنجستان کتاب، چاپ اول.
۲۵. سروش، عبدالکریم (۱۳۶۱)، «تحریری نو از: نقدی و درآمدی بر تضاد دیالکتیکی»، انتشارات یاران، چاپ سوم.
۲۶. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۵)، «علم چیست؟ فلسفه چیست؟» تک جلد، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ دوازدهم.
۲۷. شبلینگ، ژاک (۱۳۸۵)، «جغرافیا چیست؟ (تأملی در مسایل بنیادی جغرافیای معاصر)»، (ترجمه سیروس سهامی)، انتشارات محقق، چاپ دوم.
۲۸. شریفی، عبدالنبی (۱۳۸۵)، «عدالت اجتماعی و شهر: تحلیلی بر نابرابری‌های منطقه‌ای در شهر اهواز»، پایان‌نامه دوره دکتری جغرافیا، گرایش برنامه‌ریزی شهری، دانشگاه تهران.
۲۹. شکویی، حسین (۱۳۸۳)، «فلسفه جغرافیا»، تهران: گیتاشناسی، چاپ دوازدهم.
۳۰. شکویی، حسین (۱۳۸۶)، «اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا»، جلد اول، تهران: گیتاشناسی، چاپ نهم.
۳۱. شکویی، حسین (۱۳۸۷)، «دیدگاه‌های نو در جغرافیای شهری»، جلد اول، تهران: انتشارات سمت، چاپ دوازدهم.
۳۲. شکویی، حسین (۱۳۹۱)، «جغرافیای اجتماعی شهرها، اکولوژی اجتماعی شهر»، انتشارات جهاد دانشگاهی، چاپ چهارم.
۳۳. شورچه، محمود (۱۳۹۳)، «فوکو، فضا و برنامه‌ریزی»، انتشارات مدیران امروز، چاپ اول.
۳۴. شیخی، محمد تقی (۱۳۸۰)، «جامعه‌شناسی شهری»، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۳۵. فرهودی، رحمت‌الله، تیموری، ایرج و جعفری مهرآبادی، مریم (۱۳۸۷)، «سیمای شهری»، سازمان شهرداری‌ها و دهیاری‌های کشور.
۳۶. کلانتری، عبدالحسین و همکاران (۱۳۹۲)، «توزیع فضایی امکانات و خدمات و تناسب آن با جمعیت ساکن در مناطق شهر تهران»، مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران، شماره ۱۷۲.
۳۷. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۳)، «جامعه‌شناسی پیش‌درآمدی انتقادی»، (ترجمه ابوطالب فضایی)، شیراز: دانشگاه شیراز.
۳۸. مدنی‌پور، علی (۱۳۷۹)، «طراحی فضای شهری»، شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری، شهرداری تهران.
۳۹. مرصومی، نفیسه (۱۳۸۶)، «تحلیلی جغرافیایی از تئوری‌های عدالت اجتماعی»، تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی، دوره هفتم، شماره ۵.
۴۰. موری، وارویک ای (۱۳۸۸)، «جغرافیای جهانی شدن»، (ترجمه جعفر جوان)، انتشارات چاپار، چاپ اول.
۴۱. نمازی، حسین (۱۳۸۹)، «نظام‌های اقتصادی»، ناشر شرکت سهامی انتشار، چاپ اول.
۴۲. نوربرگ شولز (Norberg - Schulz, 1971, p. 10; هاوکینز (Hawkins, 1962)
۴۳. هاروی، دیوید (۱۳۸۷)، «شهری شدن سرمایه: چرخه‌ی دوم انباشت سرمایه در تولید محیط مصنوع»، (ترجمه عارف اقوامی مقدم)، تهران نشر اختران.
۴۴. هاروی، دیوید (۱۳۹۲)، «پاریس پایتخت مدرنیته»، (ترجمه عارف اقوامی مقدم)، انتشارات نشر پژواک، چاپ اول.
۴۵. هاروی، دیوید (۱۳۹۵)، «عدالت اجتماعی و شهر»، (ترجمه محمدرضا حائری)، انتشارات سازمان فناوری اطلاعات و ارتباطات شهرداری تهران، چاپ اول.
۴۶. وارثی، حمیدرضا و همکاران (۱۳۸۷)، «بررسی تطبیقی توزیع خدمات عمومی شهری از منظر عدالت اجتماعی: زاهدان»، جغرافیا و توسعه، دوره ششم، شماره ۱۱.
۴۷. ویکی پدیا، ۱۳۹۸
48. Burton, E. (2001), The Compact City and Social Justice, A paper presented to Housing, Studies Association Spring Conference, Housing, Environment and Sustainability, University of New York.
49. Giedion, S. (1967), Space, Time and Architecture: The growth of a New tradition, Harvard University Press, Cambridge, MA, 5th edition (first edition 1941).
50. Keith, Michael & Steve Pile. (1993), Introduction Part 1. The Politics of place, in Keith & pile (eds). Place & the politics of Identity, London & New York.
51. Massey, Doreen, (1993), "Pliuics & Space/Times", in Keith & pile (eds), place & the politics of Identity, London & New York.
52. Sayer, Andrew. (1992), Method in social science, second Ed. London: Routledge.
53. Sen, A. (1979), Poverty, an ordinal Approach to Measurement Econometical.
54. Smith, Robin. (2009), Artistolrs theory of demonstration. In A companion to Artistotle, edited by Georgios Anagnostopououlos. Blackwell.
55. Stumpf, Samuel Enoch. (1989), Philosophy. History & Problems, New York: MC Graw.
56. Swyngedouw, E. (2009), Dialectical Reasoning and Dialectical Materalism. Vol.III, In International encyclopedia of Human Geography, edited by Rob kitchen and Nigel Thrift, Elsevier.
57. Towsend, P. (1985), A Sociology approach to Measurement of Poverty: a rejoinder to Professor Amartya Sen. Oxford Economic Paoers 37.
58. Urry, John. (1987), "Social Relations, Space & Time"- in Gregory & Urry (eds). Social Relations and spatial structure. London: Macmillan Education Ltd.